

تعامل طبقات اجتماعی ایران عهد ساسانی

با اعراب مسلمان در فتح ایران

صغر فروغی آبری 1

چکیده

موضوع طبقات اجتماعی ایران در برابر حمله مسلمانان عرب، از مهم ترین مسائلی است که باید در فتح ایران به آن توجه داشت، زیرا بین مسئله از جمله اسرار پیروزی مسلمانان و سقوط نسبتاً سهل امپراتوری ساسانی است.

متأسفانه مورّخان اسلامی که عمدتاً تحت تأثیر پیروزی برق آسای مسلمانان قرار گرفته اند، بیشتر به عوامل مثبت و برتری قوای اسلام از نظر روحی و معنوی اشاره کرده و تا حدودی نیز از عوامل ضعف دولت ساسانیان یاد کرده اند، اما به این مسئله سرنوشت ساز و حساس، یعنی موضع طبقات گوناگون ایرانی که نقش عمده ای را در سقوط ساسانیان و پیروزی مسلمانان ایفا کرده اند، کمتر توجه داشته اند.

در این مقاله کوشیده ایم یک شمای کلی از موضع ایرانیان در برابر حمله مسلمانان به دست دهیم.

مقدمه

بر کسی پوشیده نیست که اگر طبقات پیچیده و بسته ساسانیان، هم سویی خود را با دولت حفظ می کردند، نقش عمده ای در عظمت، بقا و دوام دولت ایفا می کردند و بالعکس اگر سر به مخالفت بر می داشتند یکپارچگی دولت ساسانیان را به خطر می انداختند و در بعضی از مواقع آن را با خطر جدی روبه رو می کردند و در این هنگام اگر پادشاهی با لیاقت و کفایت، یافت نمی شد که دولت ساسانیان را از ورطه هلاکت نجات بخشد معلوم نبود که دولت ساسانی بتواند برای سال های طولانی به حیات خود ادامه دهد.

شایان توجه است که منظور ما از طبقات اجتماعی در این بحث، طبقات برتر آن است که در فراز و نشیب حکومت نقش عمده ای را به عهده داشتند؛ یعنی پادشاه و درباریان، روحانیون، دیوان سالاران، سپاهیان و دهقانان (که پایه های حکومت بر دوش آن ها استوار بود و به عبارت دیگر، امور سیاسی، نظامی، دینی و اداری را در اختیار داشتند) و کشاورزان، صنعت گران و بازرگانان (نسبت به اهمیتی که در دولت ساسانیان داشته و طبقه تولید ثروت بوده اند). بر این اساس، موضع هر یک از این طبقات را در باره حمله مسلمانان به ایران بررسی کرده ایم.

گفتنی است وضع بحرانی حاکم بر حکومت ساسانیان در آستانه به سلطنت رسیدن یزگرد سوم و کیفیت جلوس او بر تخت شاهی، هم چنین کم تجربگی و عدم ارزیابی صحیح پادشاه جدید از نیروهای خود و مسلمانان، موجب شد که وی نتواند در برابر خواسته مسلمانان، مبنی بر پذیرش اسلام یا پرداخت جزیه، تصمیمی آگاهانه اتخاذ کند، از این رو، حکومت ساسانیان را وارد جنگی کرد که خروج از آن، ممکن نبود. او با شکست سپاهیان در قادسیه (14 ق) روحیه خود را از دست داد و برای حفظ جان خود و درباریان، فرار را انتخاب کرد و ایالت های ایران را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت تا این که سرانجام در سال 31 ق در مرو کشته شد.

روحانیون زردشتی نیز مانند درباریان، در سال های پایانی حکومت ساسانیان، در وضح بحرانی به سر می بردند. از این رو وقتی دریافتند که می توانند با سلطه عرب مسلمان بر ایران، دین و آیین خود را حفظ کنند، بیشتر آن ها مسلمانان را در فتح ایران یاری دادند و در عوض، مسلمانان هم آن ها را در پذیرفتن دین اسلام آزاد گذاشتند.

سپاه منظم ساسانیان که از عوامل مهم دوام و بقای این امپراتوری بود، همانند درباریان و روحانیون، گرفتار بحران و ضعف مفرط شده بود و از آن جا که فرد لایق و کاردانی نبود که آن ها را به نظم در آورد و کارآمد کند با شکستی که در نبرد قادسیه متحمل شد تا حدود زیادی روحیه نظامی و سلحشوری خود را از دست داد. از این رو تلاش آنان در نبرد جلولاء و نهاوند با وجود تلفات زیاد، ثمری نداشت و از آن پس، دیگر بین سپاهیان و حکام برای مقابله با مسلمانان اتفاق و اتحاد حاصل نشد و هر یک از امرا، فرمانروایان و حکام، جداگانه با توجه به موقع خود و مسلمانان، با آنان نبرد یا صلح کردند و در نهایت، به صورت گوناگون، اعم از حاکم و محکوم، آزاد و بنده، زردشتی و مسلمانان تحت حاکمیت خلافت مسلمانان قرار گرفتند.

دیوان سالاران هم که با مهارت، حکومت عریض و طویل ساسانیان را اداره می کردند، بنابر عقیده مورّخان از گروه هایی بودند که از همان ابتدا جهت حفظ موقعیت و معاش خود به اعراب مسلمان پیوستند و با توجه به نیاز شدیدی که مسلمانان به خدمات آنان داشتند

به زودی جایگاه خود را در حکومت جدید یافتند و دوشادوش اعراب مسلمان در اداره حکومت جدید تلاش کردند و حتی هنگامی که در زمان عبدالملک مروان دیوان ها به زبان عربی تبدیل شد آن ها با فراگیری زبان عربی مناصب خود را حفظ نمودند.

دهقانان هم که از طبقات مهم به حساب می آمدند و نقش واسطه بین دولت و مردم، به ویژه روستاییان را ایفا می کردند برای حفظ مقام و منصب خویش از فاتحین جدید استقبال کرده و چون مورد نیاز فرمانروایان جدید بودند بلافاصله از زمره کارگزاران آن ها شدند. لذا با ورود اسلام به ایران نه تنها گروه کثیری از دهقانان چیزی از دست نداده، بلکه با تشرّف به اسلام وضع خود را تثبیت نمودند.

کشاورزان و صنعت گران هم به سبب نیاز اعراب مسلمان به آن ها و آزدیشان در اتخاذ آیین جدید و کاهش خراج مقرری آن ها نسبت به دوره ساسانیان، با اعراب به مساعدت و همکاری پرداختند و نظام جدید که منادی عدالت و مساوات بود با اطمینان و بدون نگرانی از تضییع حقوقشان به زندگی روزمره، ادامه دادند.

در این جا تذکر این نکته ضروری است که ما برای جلوگیری از اطاله کلام و دور نشدن از مطلب اصلی، به شرح جزئیات قتل ها، غارت ها و نبردهای خونینی که بین مسلمانان و ایرانیان وجود داشته، نپرداخته ایم. در این باره در بسیاری از منابع، بحث شده که خود نیاز به تحقیق و بررسی جداگانه ای دارد.

نگاهی به طبقات اجتماعی ایران در عهد ساسانیان

جامعه ایران عهد ساسانیان متشکل از اصنافی بود که با اقدامات اردشیر اول، نظیر ایجاد تمرکز، رسمی کردن دین زردشت و تشکیل سپاه منظم و رسمی و نهادینه کردن اصناف در قالب طبقات غیر قابل عبور، شکل خاص خود را یافت. در نظام کاستی ساسانیان، شاهنشاه در رأس هرم قدرت بود و نیروی مطلق داشت و در صورتی که شکوه و عظمت خود را در عمل به ثبوت می رساند فرمانش در سرتاسر امپراتوری لازم الاجرا می نمود. موقع و مقام دیگر طبقات ساسانیان نسبت به مقام شاهنشاه و مسئولیتی که در حکومت ساسانیان بر عهده آنان بود تعیین می گشت.

محققان عهد ساسانیان، بهیژه کریستن سن جامعه ایران عهد ساسانیان را به چهار طبقه تقسیم کرده اند:

1- روحانیون (اسروان)،

2- جنگیان (ارتیشداران)،

3- مستخدمین ادارات (دبیران)،

4- توده ملت - روستاییان (واستریوشان) و صنعت گران و شهریان (هتخشان). 2 هر يك از این طبقات به دسته های گوناگونی تقسیم می شدند.

با توجه به رسمی شدن دین زردشت، روحانیت از مقام ویژه ای برخوردار بود و با شبکه گسترده ای که داشت در تمام سطوح جامعه از صدر تا ذیل حضور جدی داشت و مردم در تمامی مراحل زندگی، از مرگ تا تولّد خود را نیازمند دستورات و امر و نهی این طبقه می دیدند. طبقه روحانیون مشتمل بر: قضات (داور)، علمای دینی (پست ترین و متعددترین مرتبه این علماء، صنف مغان بوده پس از مغان موبدان و هیربذان و سایر اصناف روحانی، که هر يك شغلی و وظیفه خاصی داشتند)، دستوران و معلمان بود. این صنف اخیر را مغان اندر زب می گفتند. 3 در رأس طبقه روحانیان، موبدان موبد قرار داشت که ریاست عالیّه تمام امور روحانی و سیاست مذهبی به دست او بود و در تمام امور مذهبی، هم اظهار نظر می کرد و هم مشاور شاهنشاه بود.

سپاه در عهد ساسانیان، حفظ و گسترش قلمرو و ایجاد امنیت را به عهده داشت، از این رو از ارکان مهم حکومت به شمار می آمد. و چون از تجربه اسلاف خود برخوردار بود، به يك ارتش قوی و کارآمد تبدیل شده بود. گیرشمن در مورد ارتش عهد ساسانی می نویسد:

قشون ساسانی مانند زمان پارتیان، مبتنی بر سواره نظام سنگین اسلحه و زره پوش بود، که نجبای ایرانی آن را تجهیز می کردند. بخش مزبور، از طرف سواره نظام سبک اسلحه که از کمانداران نجبای کوچک تشکیل می گردید حمایت می شد. در عقب این تشکیلات ضربت، فیل ها قرار داشتند، که پارتیان از آن ها هرگز استفاده نکرده بودند. عقب دار قشون را پیاده نظام تشکیل می داد و آن متشکل از روستاییانی بود که تسلیح و تجهیز آن ها خوب نبود و از لحاظ نظامی، عامل با ارج محسوب نمی شدند. 4 و «به هنگام حمله دشمن از صحنه های نبرد می گریختند» 5. بنابراین، نبرد و مقاومت جدی در برابر دشمن به عهده سپاه سنگین اسلحه و سبک اسلحه بود و

شکست و پیروزی منوط به میزان فداکاری آنان در صحنه های نبرد بود.

تمرکز و وحدت مورد نظر شاهنشاه ساسانی تأمین نمی شد مگر این که شبکه گسترده ای از دیوان سالاران با تدبیر خاصی اجزای امپراتوری را به هم متصل سازند. دخل و خرج، مکاتبات، محاسبه حقوق کارمندان و کلیه امور دیوان ها به دست دیوان سالاران انجام می گرفت و شامل: «نشیان، محاسبان، نویسندگان احکام محاکم و نویسندگان اجازه نامه و قراردادها و مورخان و پزشکان و منجمان بودند»⁶.

هزینه های امپراتوری گسترده ساسانیان فقط با تلاش شبانه روزی صنعت گران، کشاورزان، تجّار، کارگران تأمین می شد. اینان به واسطه اهمیتی که در تأمین هزینه ها داشتند، دارای نظم خاصی بودند. گردش چرخ های امپراتوری ساسانی، اعم از اداری، نظامی و دینی منوط به کار و کوشش این طبقه پایین بود. بنابراین قریب سن، این طبقه شامل «صنّاف و تجّار، فلاّحان، سوداگران و سایر پیشهوران»⁷ بود. رئیس صنعت گران، مالیات آنان را محاسبه و جمع آوری می کرد. و مالیات زمین توسط دهقانان گردآوری می شد.

قریستن سرن و گیرشمن علاوه بر طبقه بندی یاد شده، به طبقه بندی دیگری اشاره دارند که منحصر به طبقه اشراف است و از توده مردم سخنی به میان نیامده است و عبارت اند از:

1- شهرداران (امرای دولت): در دولت ساسانیان، افراد این طبقه را به لقب شاهی می خواندند و به همین دلیل پادشاهان ایران را شاهنشاه می گفتند.⁸

2- واسپهران 9 (رؤسای خاندان های بزرگ): اینان زمین داران و فئودال های به جای مانده از عهد اشکانیان بودند که ساسانیان آنان را پذیرفتند، لیکن در تخفیف قدرت ایشان کوشیدند. نان به هنگام سلطنت شاهنشاهان ضعیف، قدرت از دست رفته خود را مجدداً به دست می آوردند.

3- وزرگان (بزرگان): این دسته، صاحب منصبان کشور، وزرا، رؤسای ادارات و مرتبه داران سلطنتی را در بر می گرفت.

4- آزادان (آزادان): آن ها نجبای کوچک و مالک املاک و یا «رؤسای» دهکده ها بودند و ارتباط بین روستاییان و حکومت مرکزی را که عمال دولتی نمایندگانش بودند، تأمین می کردند.¹⁰

البته موقع، مقام و حدود وظایف طبقات ساسانیان مورد بحث ما نیست، لیکن يك شمای کلی از آن به دست دادیم تا موضع آنان در برابر حمله مسلمانان بهتر روشن شود.

موضع شاهنشاه در برابر حمله مسلمانان به ایران

شاهنشاه در ایران، بالاترین مقام را داشت و فرمان های او در سرتاسر امپراتوری لازم الاجرا بود. از این رو، شکوه و عظمت ایران به لیاقت و کاردانی شخص پادشاه بستگی داشت. زمانی مسلمانان حمله خود را به ایران آغاز کردند که مقام پادشاه بسیار منزلت گشته بود، به طوری که سلطنت پادشاهان چندان دوامی نداشت و حتی وضع چنان وخیم گشته بود که فرزند پسر، برای پادشاهی یافت نمی شد و این مقام به دست زنان و دختران افتاد! و در این بازار پر آشوب، هرکس درصدد یافتن مقام و مال بود که چند صباحی با آن به سر کند. بعضی از اشراف و نظامیان، بهویژه رستم فرخزاد،¹¹ که حیات و شکوه خود را در دوام و بقای دولت ساسانیان می دیدند، این وضع برایشان تحمل پذیر نبود. از این رو درصدد برآمدند مردی را از نسل پادشاهان پیدا کنند و بر تخت سلطنت ساسانی که مدتی دچار هرج و مرج شده بود، بنشانند. پس از تلاش زیاد، یزدگردین شهریار را که در «استخر در اختفا بسر می برد» یافتند¹² و وی را در همان جا به پادشاهی برگزیدند و پادشاهی او را به فال نیک گرفتند «چرا که اردشیر بابکان، مؤسس سلسله ساسانیان نیز در همین شهر به پادشاهی رسیده بود»¹³ و او را به پایتخت، یعنی تیسفون آوردند. با توجه به شرایط فوق، یزدگرد هنگامی که به سلطنت رسید با مشکلات عدیده ای روبه رو شد که بعضی از آن ها غیر قابل جبران به نظر می رسید. برخی از این مشکلات عبارت اند از:

1- مهم ترین مشکل، شخصیت خود یزدگرد بود، زیرا هنگامی که سلطنت رسید که تمام شانزده سال¹⁴ زندگی اش را برای حفظ جان در اختفا سپری کرده بود و تجربه کشورداری و لشکرکشی نداشت و قطعاً چنین شخصی نمی توانست کشور را در این وضع بحرانی از ورطه سقوط نجات دهد.

2- نیروهای بالقوه و بالفعل امپراتوری ساسانیان به واسطه حوادث گوناگون سال های آخر حکومت ساسانی رو به تباهی گذاشته بود، به طوری که جز با يك شخصی با تجربه و کار دیده، و مشاوران دل سوز سامان نمی گرفت و یزدگرد و مشاورینش چنین موقعیتی را

نداشتند.

3- به سبب همان بی تجربگی، اطلاع دقیقی از توان و نیروهای مسلمانان عرب نداشت، از این رو نتوانست به هنگام لزوم، پاسخی که شایسته آنان بود، به آن ها دهد و پاسخ وی باعث شد که مسلمانان در حمله به ایران مصمم تر شوند.

4- از آن جا که به اصول لشکرکشی و امور نظامی، و قوف کامل نداشت، رستم، سردار ایرانی را که اطلاعاتش در مورد اعراب نسبت به پادشاه زیادتر بود و به همین جهت «تمایلی برای جنگ با آن ها نداشت» 15 به اصرار در رأس سپاهی به سوی قادسیه فرستاد و همان شك و تردید رستم، وی را در برابر مسلمانان به ضعف کشید، گو این که رستم قهرمان به يك نیرویی مبدل گشته بود که هیچ تدبیر و تاکتیک مؤثری برای نجات ایرانیان نمی توانست به کار بیند.

به هر حال، بر اثر این عوامل و بسیاری از عوامل دیگر که در این جا لزومی به طرح آن ها نیست، اولین سپاه منظم ایران در نبرد قادسیه (14 ق) از مسلمانان شکست خورد و بسیاری از نیروهای کارآمد سپاه ایران به هلاکت رسیدند و راه مسلمانان برای حمله به تیسفون، پایتخت ساسانیان هموار شد. این زمانی بود که یزدگرد در تیسفون به سر می برد و چون تدبیر و توان دفاع از پایتخت را نداشت برای حفظ جان خود فرار را بر قرار ترجیح داد و با درباریان حرم سرای خود از پایتخت گریخت، در حالی که «هزار نفر طبّاح و هزار تن رامش گر، و هزار تن یوزبان، و هزار تن بازبان، و جماعتی کثیر از سایر خدمه همراه او بودند و شاهنشاه این گروه را هنوز کم می دانست» 16.

با توجه به اقدامات یزدگرد و همراهان وی، تا حدودی غیر محتمل به نظر می رسد که او توانسته باشد اقدام جدی جهت حفظ حکومت ساسانیان به عمل آورده باشد، اما این حقیقت را هم نمی توان نادیده گرفت که او به آسانی نمی توانست شاهد از دست رفتن تاج و تخت ساسانیان باشد از این رو به فکر تدارک سپاهی کارآمد برای مقابله با مسلمانان نیز بود، ولی در این راه موفقیتی کسب نکرد.

شاهنشاه نگون بخت ساسانی پیوسته از ولایتی به ولایت دیگر در گریز بود، و تلاش او در پیش گرفتن تدابیری جهت دفع اعراب در ری، اصفهان، اصرخر نتیجه ای نداد، و هر چند بزرگان و سرداران ایرانی کوشیدند که در دو نبرد جلولاء و نهاوند جلو پیشروی مسلمانان را سد نمایند ولی در نهایت، موفق نشدند. یزدگرد بعد از این شکست ها حتی دیگر در میان حکام ولایات چندان آبرویی نداشت، زیرا بدون این که با سپاهیان اسلام مقابله کند با شنیدن اخبار آن ها می گریخت. 17 و این باعث نفرت حکام ولایات از وی شده بود و در صدد آن بودند که به هر طریق ممکن به مسلمانان تقرب جویند. ابن اثیر می نویسد:

یزدگرد پس از این که در جلولاء شکست خورد به شهر ری پناه برد. در آن هنگام آبان جادویه، فرمانروای ری بود. چون یزدگرد بدان جا رسید او را گرفت و بازداشت کرد. یزدگرد به او گفت: ای آبان! به من خیانت می کنی؟ گفت: نه ولی چون تو مملکت را از دست دادی و آن مملکت به دست دیگری افتاد، خواستم به سبب گرفتاری تو مقامی احراز کنم یا چیزهایی به دست بیاورم... یزدگرد هم از او جدا شد از ری به اصفهان رفت و از آن جا راه کرمان را گرفت. 18

طبق گزارش مورخان، در کرمان نیز از او استقبال به میان نیامد و با وی همچون بیگانه رفتار کردند. ابن اعثم می نویسد:

آخرین حاکم کرمان که در زمان ساسانیان از او نام برده شده بندوقیه است که یزدگرد مهمان او بود و او مهمان را از شهر اخراج کرد. 19

روایات مربوط به یزدگرد در کرمان و رفتار والی آن با وی بسیار متفاوت است، لیکن همه در این امر که والی کرمان یزدگرد را از آن جا بیرون کرد اتفاق نظر دارند. 20

بنابراین، یزدگرد کرمان را به قصد خراسان ترك کرد در حالی که نسبت به همه چیز و همه کس ناامید شده بود و چنان در غم از دست دادن سرزمین وسیع ایران فرو رفته بود که به پیشنهادات عاقلانه نیز وقعی نمی نهاد. در این گیر و دار «سپاهبذ طبرستان او را به پناه خود خواند». 21 و «اگر این دعوت را می پذیرفت، شاید می توانست در پناه جبال عظیمه طبرستان قدرت خود را حفظ کند، چنان که سپاهبذان بیش از يك قرن استقلال خود را در برابر حملات مسلمانان حفظ کردند، ولی یزدگرد سیستان و خراسان را ترجیح داد». 22 به هنگام فرار - همان طور که قبلا نیز به آن اشاره نمودیم - به سبب کثرت همراهان، حکام ولایات حاضر به پذیرفتن وی نبودند.

همین که از نیشابور به قصد طوس حرکت کرد «کنارنگ، 23 از آن جا که مایل نبود او را پناه بدهد هدیه های گرانبهایی برایش برد و گفت: قلعه طوس گنجایش موکب شاهی را ندارد. پس ناچار یزدگرد به مرو رو نهاد». 24

بنابر روایت بلعمی «چون به مرو آمد با او چهار هزار سوار بود، چنان که حرب را نشایست، همه دبیران، طبّاخان [و بانوان حرم و دیگر زنان و پیرمردان و کودکان خاندان شاهی] با او خاسته نبود، و از جایی چیزی برای او اندر نمیامد». 25

همان گونه که یزدگرد عقب نشینی می کرد و به سوی شرق می رفت تا شاید بتواند از ترکان ماوراء النهر و خاقان چین برای نجات تاج و تخت خویش کمکی بگیرد، مسلمانان پشت سر وی حرکت می کردند و به وی اجازه اقامت در یکی از ایالت های ایران را نمی دادند. آخرین پناه گاهش مرو بود و از آن جا نیز مجبور به فرار شد، ولی باز هم حاضر نبود آن همه خدم و حشم را از خود دور نماید. او قصد داشت که با گنجینه ای که به همراه داشت به خاقان ترک بپیوندد تا شاید از این طریق بتواند نظر موافق وی را برای اقامت در ماوراءالنهر جلب نماید. و در صورت ممکن با سپاه او «سرزمین های از دست رفته را باز ستاند». 26 ولی این تصمیم هم، خردمندانه نبود، از این رو بین یزدگرد و اشراف (که تا این موقع وی را همراهی کرده بودند) و بزرگان مرو اختلاف افتاد، زیرا آنان قصد پیوستن به مسلمانان را داشتند و یزدگرد را نیز به این امر تشویق نمودند، ولی یزدگرد که شاید هنوز نمی دانست در ایران چه اتفاقی افتاده پیشنهاده خردمندان آن ها را رد کرد، آن گاه نزاع بین اشراف و یزدگرد بالا گرفت و یزدگرد شکست خورد و به ماوراءالنهر گریخت و ایرانیان پس از پاره ای مقاومت های بی ثمر، به جز طبرستان با اعراب صلح کردند. 27

بنابر روایت مسکویه و ابن اثیر، یزدگرد از خاقان چین نیز برای نجات تاج و تخت خویش نیز کمک طلبید، ولی او بدون این که اقدامی برای یاری یزدگرد به عمل آورد طی نامه ای وی را به سازش با مسلمانان دعوت نمود و گفت:

اگر لشکری به یاری تو گسیل نکرده ام که آغازش در مرو و پایانش در چین باشد، بدان جهت نیست که از آن چه بر من است آگاه نباشم، لیک، اینان که فرستاده ات کارشان را به من بازگفته است، اگر باکوه در افتند، کوه را براندازند، و اگر بازشان ندارند، مرا نیز از میان بردارند. با آنان بساز و با هم زیستی شان خشنود باش، و تا هنگامی که تو را نجانبانند، تو نیز مجنبانشان. 28

ولی یزدگرد که از سیاست زمانه و وضع موجود آگاهی نداشت به نصایح خودی و بیگانه توجهی نکرد و تلاش بی ثمری برای بازیافتن تاج و تخت نمود. بنا بر روایتی او تا روزگار عثمان «در فرغانه ماند و بین او و پارسیان نامه ها رد و بدل می شد». 29

بنا بر روایت فوق، یزدگرد به سال 31 ق به امید دست یافتن بر بخشی از سرزمین های امپراتوری ساسانیان به مرو آمد، ولی بیشتر روایات حاکی از این است که یزدگرد موفق به فرار به ماوراء النهر نشد.

فرجام کار یزدگرد در ابهام است، ولی همه مورخان با اختلافات جزئی معتقدند که او در آسیای در مرو کشته شد (31 ق) 30 آن چه موجب شگفتی است این است که یزدگرد توسط ایرانیان کشته شد، حال تفاوتی نمی کند که آسیابانی به واسطه جامه های گرانبهای او یا ماهوی به سبب رهایی از سلطه او، وی را به قتل رسانده باشد. به هر حال، یزدگرد به رغم میلش نتوانست از ماترک دولت ساسانیان بهره ای ببرد.

یزدگرد با بی تجربگی و شتابزدگی از روی غرور پادشاهی نتوانست دعوت مسلمانان را به خوبی تجزیه و تحلیل کند، از این رو پیشنهادهای ایشان را مبنی بر اسلام آوردن و یا پرداخت جزیه و باقی ماندن بر قدرت و مکنیت خویش رد کرد و راه سوّم، یعنی جنگ را برگزید، 31 بدون این که ارزیابی دقیقی از قدرت و توان و روحیات مسلمانان و امکانات نظامی خویش داشته باشد. وی دعوت مسلمانان را دشمنی تلقی کرد، ولی حوادث بعدی نشان داد که مسلمانان دشمن ایرانیان نبودند و در صورت ایمان آوردن به اسلام و حتی پرداخت جزیه ممکن بود که به بافت دولت ساسانیان لطمه ای وارد نشود و این همه نفوس به خاک خون نیفتند و این همه منابع به نهب و غارت نرود.

صرفاً کسانی که در جنگ ها اسیر شده بودند به صورت کنیز و برده فروخته شدند، امّا کسانی که در نبرد علیه مسلمانان شرکت نداشتند به بهانه وابستگی به خاندان سلطنت تحت تعقیب و آزار و اذیت قرار نگرفتند. یعقوبی می نویسد: « اردستان یکی از روستاهای اصفهان است که گفته می شود که فرزندان انوشیروان در همین محل هستند». 32 و مسعودی از اقامت خاندان یزدگرد در مرو خبر می دهد و می نویسد:

یزدگرد، آخرین ملوک ایران وقتی چنان که گفتیم کشته شد سی و پنج سال داشت و دو پسر به نام بهرام و فیروز و سه دختر به نام ادرك و شاهین و مرداوند به جا گذاشت و بیشتر شاهزادگان و اعقاب چهار طبقه ملوک تاکنون در سیاه بوم عراق اند و همانند عربان قحطانی و نزاری دربار انساب خویش تحقیق کنند و به خاطر سپارند و مطّلعان این گونه مطالب در باب آن چه گفتیم تردید ندارند.

33

مسلمانان حتی دختران پادشاهان ساسانیان را که به اسارت می گرفتند با دیده احترام به آن ها می نگریستند و شأن و مقام آن ها را حفظ می کردند. زرخشری در کتاب ربیع الابرار می گوید:

اصحاب پیغمبر در خلافت عمر، اسرای ایران را وارد مدینه نمودند. میان آن ها سه دختر یزدگرد پادشاه ایران بودند. عمر امر داد که دختران پادشاه ایران را بفروشند. علی بن ابی طالب فرمود: دختران شاه نباید مانند دختران رعیت محسوب شوند؛ بایستی معامله مخصوصی با آن ها نمود. عمر پرسید: چه باید کرد؟ علی گفت: قیمت آن ها معین شود هر کدام را آن ها بپسندند مبلغ معین را بپردازند. قیمت آن سه دختر معلوم شد علی هم آن ها را پذیرفت. یکی را به عبدالله ابن عمر و دومی را به فرزند خود حسین و سیمی را به محمد ابن ابی بکر واگذار نمود. 34

خواندمیر ضمن ذکر مطالب زمخسری می نویسد: ولی اصح اخبار این است که شهربانو، مادر زین العابدین (علیه السلام) در زمان عثمان اسیر شده است. 35 هم چنین علامه مجلسی، اسارت دختران کسرا را در عهد علی (علیه السلام) ذکر کرده است. 36 با توجه به این که تولد امام زین العابدین (علیه السلام) 38 ق واقع شده، روایات فوق، مقرون به صحت است. یعقوبی نیز این را تأیید می کند که مادر علی بن حسین (علیه السلام) دختر کسرا بود و این باعث افتخار عرب بود. او می نویسد:

بعضی از بزرگان می گفتند: هرگاه نام علی بن الحسین برده می شود مردم همه آرزو می کنند که مادر هاشان کنیز باشند. و گفته شده که مادرش از اسیران کابل بوده است. 37

هر چند بعضی از محققان معاصر، از جمله شهید مطهری در این مورد که مادر علی بن حسین (علیه السلام) دختر یزدگرد باشد، با تردید می نگرند، 38 لیکن رفتار بنی امیه با بازماندگان ساسانیان (با توجه به این که آن ها نسبت به ایرانیان رویه خوبی نداشتند) تا حد زیادی مطالب فوق را تأیید می کند. آن ها نیز اگر دختری از کسرای ایران به اسارت می گرفتند شأن و مقامش را حفظ می کردند و به ازدواج خلیفه یا خلیفه زاده در می آوردند که هم شأن با پادشاهان ایران بودند. ابن خلدون می نویسد: هنگامی که قتیبه بن مسلم سمرقند را بگرفت «دختری از جمله اسیران را که از فرزندان یزدگرد بود برای حجاج فرستاد. حجاج نیز او را نزد ولید فرستاد. از آن دختر، یزید بن ولید زاده شد». 39

از مطالبی که تا این جا نقل شد برمی آید که یزدگرد در يك حالت سردرگمی از جلو اعراب می گریخت و فرصتی برای مقابله جدی با مسلمانان برایش فراهم نشد، ولی شخصیت او مایه امید برای حکام و فرماندهان علاقه مند به تاج و تخت ساسانیان بود که با تمام قوا در برابر مسلمانان ایستادگی کنند و این امری بود که مسلمانان به آن پی بردند و دریافتند تا زمانی که یزدگرد در ایران است این مقاومت ها وجود خواهد داشت.

بنابراین، اخراج یزدگرد از ایران یا قتل او، انگیزه ای شد که مسلمانان را به فتح تمام ایران سوق داد. 40

روحانیون زردشتی

در حکومت ساسانیان، روحانیت زردشتی از مقام والایی برخوردار بود و در واقع یکی از ستون های مهم آن به شمار می آمد. این طبقه نیز مانند خاندان سلطنت و مقام شاهنشاه، در سال های آخر حکومت ساسانیان دچار انحطاط شده بود و توانایی لازم را برای حفظ آیین زردشت نداشت و به هنگام حمله مسلمانان، بهیو یژه زمانی که آن ها مبلغ دین نو، ولی در کمال سادگی بودند، نتوانست رسالت خود را انجام دهد. از این رو، در موضع انفعالی قرار گرفت و این موضع، هنگامی تقویت شد که دریافتند مسلمانان پیروان زردشت را در انجام مراسم دینی شان آزاد گذاشته اند. بنابراین، هنگامی که موبدان، تساهل مذهبی را از مسلمانان مشاهده کردند، موقع را مناسب دیدند و در صدد نزدیکی به آن ها برآمدند و بنای همکاری را با آن ها گذاشتند و احساس کردند که با تقرب به مسلمانان. فاتح می توانند کیش خود را حفظ کنند و البته در این تصمیم نیز دچار اشتباه نشده بودند.

طبری می نویسد: «هنگامی که مسلمانان وارد شهر نهاوند شدند هر بزد، متولی آتشکده بیامد و امان خواست. او را پیش حذیفه بردند و گفت: «مرا امان می دهی که آن چه را می داند با تو بگویم؟» گفت: آری. گفت: «نخیر جان 41 ذخیره ای را که از آن خسرو بوده پیش من نهاده و من آن را پیش تو می آورم به شرط آن که مرا و هر که را خواهم امان دهی». حذیفه پذیرفت و او ذخیره خسرو را که جواهرات بود و برای حوادث روزگار مهیا کرده بود بیاورد. 42

بلاذری نیز از پیوستن هیربذ دارابجرد به مسلمانان خبر می دهد و می نویسد: «دارابجرد که سرچشمه و پایگاه علم و دین اهل فارس بود و ولایت شهر را هر بزد داشت مالی را به عثمان 43 داد و زندها خواست و شرط چنان کرد که مردم آن شهر با دیگر مردمان فارس که شهر هایشان فتح شده است برابر باشند» 44 و به قولی در مورد: «فسا نیز هر بزد با وی عقد صلح بست». 45 هر بزد، حاکم استخر نیز با مسلمانان صلح کرد و قبول جزیه نمود. 46 موبد موبدان سیستان هم در برابر پرداخت جزیه، تسلیم مسلمانان شد. 47

این ها نمونه ای از استقبال هیربذان از مسلمانان بود. همان طور که قبلا نیز بدان اشاره نمودیم مسلمانان هرگز ایرانیان را تحت فشار نگذاشتند که از آیین خود دست بردارند. این تساهل مذهبی ناشی از آن می شد که تعالیم دین مبین اسلام بر اساس اصل «لا کره فی الدین» بود، 48 لذا مسلمانان اصولاً از نظر مذهبی و سیاسی و نظامی نمی توانستند ملل مغلوب را مجبور به ترک آیینشان کنند. بنابر

قول استاد مطهری امکان نداشت که:

گروه قبلی از مردم عرب که مسلماً عده شان هیچ وقت به چند صد هزار نرسید بتواند ملتی چند میلیونی را مجبور به ترك دین و آیین خود بکند، خصوصاً با توجه به این که هر طرف از همان نوع سلاحی برخوردار بود، بلکه امکانات ایرانیان از هر نظر بیشتر و بهتر بود علی هذا امکان نداشت که اعراب بتوانند ایرانیان را مجبور به ترك دین خود کنند. 49

به نظر ما اگر مسلمانان دین ایرانیان را مورد حمله قرار می دادند با مقاومت های جدی و حتی مردمی روبه رو می شدند و نمی توانستند به آسانی در اعماق سرزمین های ایران پیشروی کنند.

ادوارد برون نیز عقیده دارد که مسلمانان به آیین ایرانیان تجاوز نکردند. او می نویسد:

چه بسا تصور کنند که جنگ جویان اسلام، اقوام و ملل مفتوحه را در انتخاب یکی از دو راه، مخیر می ساختند: اول، قرآن، دوم، شمشیر. ولی این تصور صحیح نیست، زیرا گیر و ترسا و یهود اجازه داشتند آیین خود را نگاه دارند و فقط مجبور به دادن جزیه بودند، و این ترتیب کاملاً عادلانه بود، زیرا اتباع غیر مسلم خلفا از شرکت در غزوات و دادن خمس و زکات که بر امت پیامبر فرض بود، معافیت داشتند. 50

رفتار عاقلانه مسلمانان اولیه با آیین ملل مغلوب، امری است که اسپولر را تحت تأثیر خود قرار داده، چنان که به تحسین آن پرداخته است و می نویسد:

ویرانی آتشکده ها به فرمان دولت و یا اقدامات دیگری بر ضد مقدّسات زردشتی و یا کتب دینی آنان خیلی به ندرت شنیده می شود، بلکه عکس اوستا را از کتب مسلم زردشتیان به حساب آوردند و موجود بودن آن را دلیل بر عقاید زردشتی گرفتند. 51

مطالب یاد شده، حقیقتی است که منابع تاریخی و جغرافیا نیز آن را تأیید می کنند. صاحب حدود العالم در قرن چهارم (372 ق) از آتشکده های زردشتیان در پارس، کازرون و آثار دیگر مذهبی آن ها خبر می دهد که هنوز مورد احترام و عبادت آن ها بوده است. 52 و یعقوبی در البلدان می نویسد: «اهالی قزوین به هم آمیخته از عرب و عجم اند و عجم را در آن آثاری و آتشکده هایی است». 53

برای وسعت نظر مسلمانان در برابر سایر ادیان، بهویژه زردشتی همین بس که آتشکده یزد هنوز پس از گذشت پانزده قرن آتشش فروزان است و زردشتیان آزادانه مراسم مذهبی خود را به جا می آورند، امّا با وجود این، در منابع این دوره، اطلاعاتی نیز از مهاجرت زردشتیان به شرق، بهویژه هندوستان وجود دارد. ابن اثیر می نویسد: «در سال (31 ق) برای چندمین بار کرمان فتح شد و بسیاری از مردم شهر، جلای وطن (مهاجرت) کردند. «مهاجرت زردشتیان به هندوستان از همان زمان آغاز شد». 54

البته بنظر نمی رسد و شواهدی نیز در دست نیست که مسلمانان زردشتیان را مجبور به جلای وطن کرده باشند. به احتمال زیاد مهاجران از طبقه اشراف بودند که نمی توانستند شکوه و جلال از دست رفته خود را تحمل کنند و همانند توده مردم به زندگی ساده و به دور از هر گونه تجملات بپردازند.

بنی امیه که نسبت به ایرانیان تا حدودی با خصومت رفتار می کردند در بعضی از موارد بر زردشتیان و موبدان آن ها سخت می گرفتند، لیکن با مقاومت و اعتراض مسلمانان، مجبور به برداشتن محدودیت های خود از آن ها می شدند. صاحب تاریخ سیستان می نویسد:

زیاد ابن ابی، عبیدالله ابی بکره را در سال 51 ق حکومت سیستان داد و او را فرمان داد که چون آن جا شوی شاپور همه هر بدان را بکش و آتش های کبرگان را برافکن. پس او به سیستان شد بر این جمله، و دهاقین و کبرگان سیستان قصد کردند که عاصی گردند مسلمانان سیستان بر این امر اعتراض کردند و از وقوع آن مانع شدند. 55

از مطالب فوق می توان دریافت که موبدان زردشتی تحت حکومت مسلمانان به فعالیت های خود ادامه می دادند و کسی مزاحمتی برای آن ها ایجاد نمی کرد. و این، نتیجه برخورد مسالمت آمیز آنان با فاتحان و پرداخت به موقع و به اندازه جزیه ها و خراج های معین شده بود.

طبقه سپاهیان و حکام ولایت

سپاه ساسانیان متشکل از سواره نظام سنگین اسلحه و سبک اسلحه بود که جز در مورد سپاه جاویدان، یعنی ارتش دائمی ساسانیان،

توسط نجبا تشکیل و تجهیز می شد. بعد از این گروه، رده فیل ها قرار داشتند و عقب سپاه، متشکل از پیادگان بود که از روستاییان عادی بودند و خدمت نظام از وظایف آنان محسوب می شد. «آنان نه امید و نه اسلحه مناسب برای جنگیدن داشتند، از این رو به هنگام حمله دشمن، اسلحه را زمین گذاشته و می گریختند.» 56 از منابع این دوره بر می آید که بافت سپاه ساسانیان به همان شکل فوق با تغییرات جزئی تا آخر حفظ شد. ابن اعثم می نویسد: رستم قبل از جنگ قادسیه به هر «جانب نامه ها نوشت که لشکرها جمع گردد. و ل، امیر همدان اجابت کرد و با بیست و پنج هزار سواره و پیاده، و والی قم و کاشان با بیست و پنج هزار سواره و پیاده، و هم چنین شیروانشاه از شهر اصفهان با بیست و پنج هزار سواره و پیاده، حاضر گشتند.» 57 در نبرد های بین ایرانیان و مسلمانان نمی توان وجه تمایزی بین سواره نظام سنگین اسلحه و سبک اسلحه قائل شد و آن چه مهم است این است که وظیفه اصلی در نبردها بر عهده این گروه بوده است، چرا که آنان، هم انگیزه و هم تجهیزات مناسب و کافی برای حمله و دفاع داشتند.

اقتدار و عظمت دولت ساسانیان مرهون خدمات، فداکاری و از جان گذشتگی طبقه سپاهیان بود. آنان با تلاش و کوشش و حضور منظم در جنگ ها امپراتوری ساسانیان را از حملات بیگانگان، از جمله رومیان حفظ کرده بودند و ابهت سپاهیان سنگین اسلحه در دل دشمنان، رعب و وحشت ایجاد کرده بود. البته سپاهیان نیز همانند سایر طبقات ارجمند ساسانیان، در سال های آخر ایشان رو به انحطاط گذاشته بودند، به ویژه هنگامی که پادشاهان، ضعیف و ناتوان شده بودند فرماندهان برای سلطه بر پادشاه و امور کشور با یکدیگر به نزاع پرداختند و این هنگامی بود که مسلمانان حمله خود را به ایران آغاز کرده بودند و هر روز که می گذشت بخشی از قلمرو ساسانیان را متصرف می شدند. در این هنگام «بین دو سردار ایرانی، یعنی رستم که از خاندان پهلوی بود، و فیروزان که از خاندان پارس 58 بود برای تصدی فرماندهی کل سپاه اختلاف بود و هر روز که می گذشت نزاع بین آن ها شدیدتر می شد.» 59

اشراف که خطر حمله اعراب را درک کرده بودند، رستم و فیروزان را به ترك مخاصمه دعوت کردند، و آن ها نیز که همانند سایر بزرگان از خطر حمله مسلمانان نگران بودند به صورت ظاهر اختلافات را کنار گذاشتند و به توافق رسیدند که فرزند ذکوری از ساسانیان را به سلطنت بنشانند و تحت فرمان او باشند.

پس از جست و جو، یزدگرد بن شهریار را یافتند و او را به سلطنت رسانده و تحت فرمانش در آمدند. 60

یزدگرد، رستم را به عنوان فرمانده کل سپاه برگزید و وی را مأمور دفع حمله مسلمانان نمود، ولی رستم و جابان یکی دیگر از سرداران مشهور، که علم نجوم می دانستند، از حمله به اعراب خودداری کردند. رستم، تمایلات قلبی خود را برای جابان چنین شرح داد: «اما من که با یک مهار و بینی بند (بندی که داخل بینی شتر می کنند تا رام شود) کشیده می شوم، هیچ چاره جز اطاعت و انقیاد ندارم.» 61 رستم که از مقابله با مسلمانان هراسان بود، دفع الوقت می نمود که شاید فرجی حاصل شود، از این رو حرکت سپاهیان او از مداین تا قادسیه «چهار ماه طول کشید و هر بار که نمایندگان مسلمانان پیش وی می آمدند و شرایط خود را که شامل اسلام آوردن، جزیه دادند و جنگیدن بود مطرح می کردند، سران ایرانی را جمع می کرد و آن ها را تلویحاً تشویق به پذیرفتن دعوت اعراب می کرد.» 62

اما یزگرد اصرار به جنگ داشت، و «رستم که نسبت به جنگ با اعراب بی اراده شده بود نتوانست از نیروی فرماندهی که لایق وی بود، استفاده نماید و بالاتر از این حتی جان خود را نیز نتوانست حفظ کند و همین که سایبانش را باد برد برای مصون ماندن از تابش خورشید به پناه بار چهار پایی رفت و عربی او را شناخت و وی را کشت و به تعاقب کشته شدن رستم، سپاه ایران منهزم گشت و بعضی دیگر از فرماندهان مشهور، از جمله جالینوس، شهریار بن کنارا، فرزند هرید، فرخان اهوازی و خسر سوم همدانی کشته شدند و گروهی نیز از جمله هرمزان، اهود، زادین بهیش و قارن 63 فرار کردند.» 64 و صحنه را برای پیشروی مسلمانان خالی گذاشتند. در این میان «بسیاری از نیروها که سست رأیی فرماندهان خود را مشاهده و شکست سپاه ایران را به عینه تجربه کردند به فکر نجات جان و آینده خود افتادند و فرصت را غنیمت شمرده به مسلمانان پیوستند.»

بلاذری از پیوستن دیلمان به مسلمانان در جنگ قادسیه خبر می دهد و می نویسد:

رستم در نبرد قادسیه، چهار هزار تن به همراه داشت و آنان را سپاه شهبان شاه می نامیدند. ایشان امان خواستند، بر این شرط که هر جا متمایل باشند اقامت کنند و با هر که خواهند حلیف شوند و در حق ایشان عطایا مقرر گردد. خواسته آنان پذیرفته شد و با زهوه بن حویه سعدی از بنو تمیم حلیف شدند و سعد آنان را در جایی که خواستند منزل داد و برای هر یک از ایشان یک هزار مقرر داشت. این عجمان، بزرگی داشتند که او را دیلم می خوانده اند و حمراء دیلم از همین، مصطلح 65 شده است. 66

کشته شدن فرمانده کل سپاه ایران و بعضی دیگر از فرماندهان. با نفوذ و فرار بعضی دیگر، باعث ضعف و سستی نیروهای ایرانی شد، به همین جهت، مقاومت را از دست داده و بی اختیار یا تسلیم مسلمانان می شدند و یا فرار می کردند و از طرف دیگر باعث تشویق و ترغیب مسلمانان برای فتح بیشتر سرزمین های ایران می شدند. از این رو، مسلمانان به سوی مداین، تختگاه ساسانیان شتافتند و با فرار شاه از مداین هسته مقاومت ایرانیان در هم شکست و هر کس آن چه را که می توانست برداشت و برای یافتن مکانی امن به راه افتاد. فراریان در حین فرار، یک مرتبه به خود آمدند و دریافتند که چه ساده و آسان از جلو مسلمانان گریخته اند و این را

برای خود ننگی می دانستند، لذا در صدد جبران برآمده به همین جهت یکبار دیگر موقتاً اختلافات را کنار گذاشته و تصمیم به جنگ با اعراب گرفتند، در نتیجه، در برابر مسلمانان در نبرد جلولاء مقاومت کردند. آن ها چون به جلولاء رسیدند - در آن جا هر يك از مردم آذربایجان و باب 67 و اهل جبال و فارس برای آن که به شهر و دیار خویش بروند، راهی جدا داشتند - پیش از آن که جدا شوند و هر يك به راه خویش روند انجمن کردند و گفتند: «اگر اکنون بپراکنیم دیگر هرگز جمع نتوانیم شد و این جا جایی است که راه هر يك از ما جدا شود. صواب آن است که همین جا گرد آییم و بار دیگر با عرب پیکار کنیم اگر فتح ما را باشد آن ها را رانده باشیم ورنه جهدی است که بایست کرده ایم و عذری داریم همه بپذیرفتند و آن جا بماندند. مهران رازی را برخواستن امیر کردند و آن جا خندق بکندند و آماده جنگ شدند». 68. بلاذری فرمانده ایرانیان را «خرزاد، برادر رستم نوشته است: که اگر قول آن را بپذیریم معلوم می شود که فرماندهی در نبرد جلولاء همچون نبرد قادسیه به عهده خاندان پهلوی بوده است». 69 و اگر به قول طبری و ابن اثیر استناد کنیم فرماندهی سپاه جلولاء بر عهده خاندان مهران بوده است. به هر حال، به رغم جمع آوری هشتاد هزار نیرو، ایرانیان در جلولاء کاری از پیش نبردند و در برابر مسلمانان شکست خوردند. البته با گفت و گویی که بین سرداران ایرانی واقع شد می توان دریافت که آن ها ز موضع گذشته خود در برابر مسلمانان نادم و پشیمان بودند. بنابر این، می توان نبرد جلولاء را نبرد توأبیین 70 نام نهاد.

یکی دیگر از سرداران ایرانی که از جنگ قادسیه گریخت، هرمان، رئیس یکی از هفت خانواده پارسی بود. اتباع او نیز پارسیان قذق (شهر معروف) و آبادی های اهواز بودند. او از قادسیه 71 به اهواز گریخت و سوی قوم خویش رفت و شاه آن ها شد و با کمک آن ها به پیکارهایی دست زد و به رغم این که چندین بار با مسلمانان پیمان بست و از در اطاعت درآمد، مکرر پیمان شکست تا این که به اسارت مسلمانان درآمد و نزد عمر فرستاده شد. 72 طبری در مورد اسلام آوردن هرمان می نویسد:

هنگامی که هرمان را نزد عمر آوردند از او امان خواست. عمر گفت: «به خدا! امانت ندهم تا مسلمان شوی» گوید: هرمان به یقین دانست که اگر مسلمان نشود کشته می شود و مسلمان شد. عمر دو هزار، مقرری او کرد و در مدینه منزل داد. 73

هرمان برای حفظ موقعیت خود نزد عمر، مشاور نظامی وی گشت و با توجه به این که «عمر بن خطاب با هرمان درباره فارس و اصفهان و آذربایجان مشورت کرد، هرمان گفت:

اصفهان سر است و فارس و آذربایجان دو بال، اگر يك بال را قطع کنی سر با يك بال دیگر به جا تواند بود، ولی اگر سر را قطع کنی دو بال بیفتد، بنابر این از سر آغاز کن. 74

ولی طبری این مطلب را به گونه ای دیگر نوشته مبنی بر این که «هرمان پیشنهاد کرد که دو بال را قطع کن و عمر از توطئه او آگاه شد و نخواستند که به منزله سر بود مورد حمله قرار داد». 75 به هر حال «هرمان در دوران خلافت عمر در مدینه بسر می برد این که بعد از قتل عمر به اتهام هم دستی با ابولولؤ، توسط عبیدالله، ابن عمر کشته شد». 76

در نبرد شوش نیز بسیاری از سرداران نظامی ساسانیان که یزدگرد آن ها را از اصفهان برای مقابله با ابوموسی 77 به شوش فرستاده بود، همین که شوکت و عظمت مسلمانان را مشاهده کردند یارای مقابله با آن ها را در خود ندیدند و به ابوموسی پیشنهاد صلح دادند فرمانده این گروه، سیاه نام داشت که به احتمال زیاد از واسپهران ماسبدان بود. 78 عمر که از این واقعه آگاه شد برای جلب نظر آن ها به ابوموسی نوشت که به ایشان بیشتر از مسلمانان، عطا بد هد. «پس، عطای يك صد تن از ایشان را دو هزار، و عطای شش تن از ایشان را دو هزار و پانصد معین کرد که آن شش تن عبارت بودند از: «سیاه، خسرو که مقلاص لقب داشت، شهریار، شیرویه، سارویه، و آفریدون». 79 «سیاه، کمک های زیادی به سپاهیان اسلام کرد». 80 آن ها چون از طبقات اشراف ایرانی بودند برای این که بتوانند شأن و مقام خود را حفظ کنند درصدد برآمدند تا با قبیله ای که حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) متعلق به آن بود حلیف شوند. بلاذری می نویسد:

چون که آن ها به بصره رفتند، پرسیدند تسب کدام يك از قبایل به رسول الله (صلی الله علیه و آله) نزدیک تر است؟ گفتند: بنو تمیم و ایشان بر سر آن بودند که با ازد، حلیف شوند. پس ازد را رها کرده به بنو تمیم پیوستند. 81

نبرد نهاوند آخرین نبرد منظمی بود که ایرانیان برای مقابله با اعراب مسلمان ترتیب دادند.

فرمانده این نبرد، فیروزان از خاندان پهلوی بود و فرماندهی کل را فیروزان داشت. و علی رغم سعی و تلاشی که ایرانیان در این جنگ از خود نشان دادند هیچ گونه پیروزی به دست نیاموردند و مسلمانان مقاومت آن ها را در هم شکستند و بسیاری را نیز به اسارت گرفتند و فیروزان 82 نیز کشته شد. 83

بعد از نبرد نهاوند مقاومت های ایرانیان به صورت پراکنده بود، چنان که دیگر موفق به صف آرایی منظم در مقابل مسلمانان نشدند، بلکه بالعکس تمایل پیدا کردند که در ازای پرداخت جزیه و حفظ حاکمیت خویش به مسلمانان بپیوندند. خسرو شنوم، حاکم همدان بعد

از نبرد نهبوند با مسلمانان به این شرط صلح کرد که: «خود حاکم همدان باشد و جزیه بدهد، ولی پس از مدتی دست به شورش زد و جدداً تسلیم شد». 84 البته معلوم نیست که برای بار دوم نیز حکومت همدان به وی واگذار شده یا نه؟

در نبرد مسلمانان علیه ایرانیان به مواردی بر می خوریم که بعضی از خاندان های ایرانی به علت کینه و دشمنی که بین آن ها بود به مسلمانان در فتح بلاد علیه یکدیگر مدد می دادند، مثلاً هنگام حمله مسلمانان به ری، « سیاوخش ، پسر مهران ، پسر بهرام چوبین حاکم آن جا بود از مسلمانان شکست خورد و خاندان بهرام بر افتاد. و سبب آن بود که زینبی ابوالفرخان که قبلاً از مسلمانان ضرب شصت دیده بود، با حاکم ری دشمنی داشت. به همین جهت، مسلمانان را از راه های مخفی وارد شهر کرد و سپاهیان، وی را غافل گیر کرده و کشتند و زینبی از طرف مردم ری با نعیم صلح کرد. نعیم او را مرزبان ری نمود و اعتبار ری به خاندان بزرگ زینبی (پسر قوله) انتقال یافت که شهرام و فرخان از آن جمع بودند و خاندان بهرام سقوط کرد». 85

ابن اعثم کوفی، حاکم ری را به هنگام حمله عرب، فرخزاد بن زاد مهر نوشته است و از زینبی، یاد نکرده و می نویسد: «فرخزاد که تاب مقاومت در برابر مسلمانان را نداشت پیشنهاد صلح و پرداخت جزیه نمود». 86

اصفهان یکی از مهم ترین ایالات عهد ساسانیان به شمار می رفت و بنابه قول کریستن سن این شهر در پایان دوره ساسانیان مرکز واسپوهران 87 ایران محسوب می شد. واسپوهران آمار کار یا «مستوفی خراج واسپوهران» در اصفهان مقام داشت و یزدگرد به هنگام عقب نشینی از مقابل مسلمانان، مدتی را در شهر در میان واسپوهران اقامت کرد. 88 در مقابل حمله مسلمانان چندان مقاومتی از خود نشان نداد و همین که نیروی عظیم مسلمانان را مشاهده کردند صلح را بر جنگ ترجیح دادند و فادوسفان حاکم اصفهان (پادوسیان 89 که از ملوک الطوائف اشکانی) بود در برابر مسلمانان تسلیم و قبول جزیه نمود و سی تن از مردم اصفهان که شاید از بزرگان بوده اند به کرمان گریختند. 90

مسلمانان که یزگرد را تعقیب می کردند بعد از فتح اصفهان متوجه ایالت پارس ، مهد خاندان ساسانیان شدند. معارف 91 آن جا پیش موید موبدان رفتند تا این که با هم فکری یکدیگر حمله مسلمانان را دفع کنند. سرانجام شاهک ، حاکم استخر را با 120 هزار نیرو و اسلحه تمام به مقابله مسلمانان فرستادند لیکن، با کشته شدن شاهک، سپاهیان ایران منهزم و متفرق شدند. 92

ابر قول حمدالله مستوفی سپاه سنگین اسلحه ایران در نبرد پارس ، علیه مسلمانان جنگیدند، ولی با این حال از مسلمانان شکست خوردند. 93 بلاذری می نویسد: به هنگام فتح توج یکی از شهرهای فارس که ایرانیان منهزم شدند یکی از سواران از مقابله با مسلمانان گریخت. وقتی که نگهبانان مانع فرار او شدند او به آن ها گفت:

ما با قومی منصور در حال جنگیم خداوند با ایشان است. آن گاه سنگی را به زمین نهاد و به تیر بزد و آن را دو تکه کرد و گفت: این تیر را دیدی که سنگ را دو پاره کرد به خدا اگر به آنان می زدی خدشه ای بر ایشان وارد نمی کرد. 94

سخنان فوق، بیان گر میزان عدم اتحاد اشراف درجه يك، به خصوص هفت خانواده، و ترس ایرانیان از مسلمانان است، هم چنان که دیدگاه ایرانیان را نسبت به عقاید مسلمانان بیان می کند. ز این رو با درهم شکستن مقاومت نخبگان فارس، حکام ایالت های کوچک تر از خود مقاومت چندان نشان ندادند. ابن اثیر می نویسد:

شهریار، حاکم شاپور که از ملوک الطوائف ارزبان بود با مسلمانان صلح کرد و در نبرد مسلمانان علیه مردم استخر به آن ها مدد رساند. 95

با سقوط پارس و فرار یزدگرد از کرمان به مرو ، دیگر چندان مقاومتی در برابر اعراب به چشم نمی خورد و همین که سپاهیان اسلام سرزمینی را قصد می کردند حاکم آن جا با اندک مقاومتی تسلیم مسلمانان می شد به شرط این که جزیه بپردازد و خود، حاکم شهر باشد و مسلمانان نیز از این پیشنهاد استقبال می کردند و به آن ها امان می دادند. نعیم بن مقرن یکی از فرماندهان سپاه اسلام، به مردانشاه ، حاکم ممصغان دنباوند (دماوند) «و مردم دنباوند و خوار لارزوشرز که در خواست امان کرده بودند، امان می دهد مبنی بر این که بر سرزمین خویش حاکم باشد و هر ساله، دویست هزار درهم جزیه دهد و از عامل مرز مصون باشد و بعد می افزایش مادام که برقرار فوق باشد کسی بر او هجوم نمی آورد و بدون اجازه بر او وارد نمی شود». 96 حال بسیاری از ایالات و حاکمان آن چنین بود، هم چنان که «حاکم گرگان ، رزبان صول ، پسر رزبان نیز گرگان 97 را به مسلمانان به شرط پرداخت جزیه، آزادی در امور دینی و سنتی خود تسلیم کرد». 98 نیز اسپهبد طبرستان به شرط پرداخت جزیه با مسلمانان صلح کرد، ولی وی به واسطه موقعیت کوهستانی طبرستان همواره سر از اطاعت مسلمانان بیرون می برد و مسلمانان مجبور به لشکرکشی مجدد به طبرستان می شدند.

در عهد خلافت سلیمان بن عبد الملك (96 - 99 ق) یزید بن مهلب بعد از فتح جرجان به آن جا لشکر کشید، ولی کاری از پیش نبرد و اسپهبد طبرستان راضی به صلح شد که «هفت صد هزار درهم بدهد و چهار صد بار خر زعفران یا بهای آن را، و چهار صد مرد که

بر دست هر يك سپری باشد و طبلسانی و جامی از نقره و جامه ای از حریر و با دیگر پوشیدنی ها اسپهبد همه را بفرستاد. یزید بن مهلب این همه بستند و بازگشت.» 99 رزبان صول، 100 حاکم جر جان 101 و اسفندیار ، برادر رستم فرخزاد ، حاکم آذربایجان و اردبیل 102 و ایران بن رستم ، حاکم سیستان 103 و « شهر براز ، حاکم ارمنستان ، 104 و مرزبان نیشابور ، 105 و کناررنگ ، حاکم طوس ، 106 و مرزبان زرنج ، 107 و مرزبان هرات 108 و مرزبان مرو رود که از اولاد باذام ، حکمران یمن بود 109 و حاکم مرو ، 110 و زادویه ، ملک سرخس 111 و بهمنه ، ملک نساویورد (ابیورد) 112 و راویه ، ملک فاریاب و طالقان ، 113 بعضاً با مختصر مقاومتی و بعضی دیگر همین که شکست مقاومت ایالت های دیگر و قدرت سپاهیان اسلام را مشاهده کردند از مسلمانان طلب امان کرده و با پرداخت جزیه ، مقام و منصب خود را حفظ کردند. 114 بن امر برای آن ها فرصتی ایجاد می کرد که در امور فاتحان جدید و آیین آن ها اطلاعات دقیق تری کسب نمایند و شاید هم تصور می کردند که سلطه مسلمانان بر آن ها امری موقتی است ، ولی هنگامی که احساس کردند سلطه فاتحان دائمی است بعضاً به فکر رهایی افتادند. و همین که حضور نیروهای مسلمانان در اطراف ایالتشان کاهش یافت یا مرکز خلافت به واسطه اختلاف داخلی دچار تشتت و تفرق گردید ، علیه مسلمانان شوریدند 115 تا شاید بتوانند بر فاتحان چیره شوند. « هنگام قیام علیه عثمان و جنگ های معاویه و حضرت علی (علیه السلام) که مرکز خلافت دچار آشوب شده بود بعضی از ایالت های حساس ، دست به شورش علیه مسلمانان زدند و مشکلاتی برای مسلمانان فراهم کردند. خراسان بعد از مرگ عمر دست به شورش زد و در عهد عثمان مجدداً فتح شد.» 116 يك سال بعد از مرگ یزدگرد ، قارن نامی از محتشمان محلی ، شورش در کوهستان برپا کرد. گویند آن قدر از مردم طیسین ، هرات و بادغیس بر او فراز آمدند که شمار نیروی شورشیان به چهل هزار تن رسید ، اما اعراب بر قارن شیخون زدند ، چنان که قارن و بسیاری از یارانش هلاک گردیدند و جمعی بسیار دیگر به اسارت درآمدند.

مردم فارس و کرمان نیز به هنگام خلافت حضرت علی (علیه السلام) دست به شورش زدند و به طمع افتادند که مالیات و خراج را نپردازند. اهل هر شهر و ناحیه ، عامل خود را (که از طرف علی (علیه السلام) منصوب بود) از میان خود اخراج و طرد کردند. حضرت علی (علیه السلام) با مشورت نزدیکانش زیادبن ابی را مأمور آرام کردن فارس نمود و او با تجربه ای که در فتح ایران به همراه سپاهیان اسلام داشت با اختلافی که بین حکام محلی و دهقانان ایجاد کرد آن ها را به اطاعت کشاند. 117

شورش های ایرانیان علیه مسلمانان در عهد بنی امیه به واسطه قدرت مرکزی خلافت تا حدودی کاهش یافت 118 و از آن پس ایرانیان برای اظهار نارضایتی خود از خلفای بنی امیه به گروه های مخالف آن ها می پیوستند ، مثلاً در لشکرکشی مختار علیه عبدالملک بن مروان به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر ، مختار بیست هزار مرد برای او انتخاب کرد که بیشترشان ایرانیان مقیم کوفه و معروف به حمراء بودند و بنا بر قول دینوری «در سپاه ابراهیم بن مالک اشتر هیچ سخن عربی شنیده نمی شد.» 119

موالیان ایرانی در بین مخالفان خلفای بنی امیه جایگاه رفیعی یافتند و از آن ها به نیکی یاد می شود. هنگامی که یکی از افراد به تحقیر مولی ایرانی. حامی مختار می پردازد ، ابراهیم بن مالک ، فرمانده برجسته سپاه مختار از آنان چنین دفاع می کند: «همانا این مردمی که همراه من می بینی فرزندان سوارکاران و مرزبانان ایرانیانند.» 120 شرکت ایرانیان در قیام های ضد بنی امیه ، دیگر به معنای مخالفت با اسلام نبود ، بلکه مخالفت با تبعیض و استبداد بنی امیه و اعراب بود.

نکته دیگری که در مورد فرماندهان و سپاهیان و حکام ولایات ایرانی مغلوب قابل توجه است این است که پرداخت جزیه را کسر شأن خودپنداشته و برای حفظ مقام و منصب خود تحت حکومت اسلامی بعضی به صورت ظاهر و برخی دیگر واقعاً به اسلام روی آوردند. «اشراف اصفهان که به هنگام فتح آن به دژهای ثیمره بزرگ در بهجورسان و ماریین پناه برده بودند بعد از فتح ، از در اطاعت درآمدند که جزیه پرداخت کنند و چون از دادن جزیه اکره داشتند مسلمان شدند.» 121 «قزوینیان نیز چون که از جزیه دادن اکره داشتند اسلام آوردند.» 122

مورخان اسلامی معتقدند که اشراف ایرانی در حکومت اسلامی از موقعیت برتری نسبت به دوره ساسانیان برخوردار بودند. ابوعلی مسکویه می نویسد:

اشرافی که در مرو از یزدگرد (به واسطه این که او می خواست به پادشاه چین بپیوندند) جدا شدند نزد احنف ، فرمانده سپاه در مرو رفتند و با وی پیمان بستند و گنج ها و خواسته های یزدگرد را به او دادند و خود به شهرها و خان و مادرشان باز گشتند ، چنان که روزگارشان همچون بهترین روزهایی بود که در زمان خسرو داشته اند گفتی که هم در کشور می زیند جز آن که مسلمانان با ایشان درست پیمان تر و دادگرت تر بوده اند. 123

اساوره و سپاهیان ایران که رفتار فاتحان را دیدند به آن ها پیوستند و آن ها را در فتح بلاد ایران کمک کردند. بلاذری از اساوره فارس یاد می کند که با احنف بن قیس به خراسان رفتند. 124 این اثر نیز از مکعب ، سردار ایرانی یاد می کند که با پیوستنش به سپاهیان اسلام باعث پیروزی آن ها و شکست سپاهیان ایرانی ، در فارس شد. 125

این ها نمونه ای از پیوستن نیروهای نظامی و والیان ایرانی به مسلمانان است که در واقع نقش عمده ای در پیروزی مسلمانان ایفا

کردند.

نکته دیگری که در این جا حائز اهمیت است ازدواج اعراب با زنان اسیر ایرانی است که عمدتاً از زنان اشرافی و سپاهیان ساسانیان بوده اند که به هنگام فرار یا در نبردها اسیر شده بودند. از منابع این دوره بر می آید که مسلمانان عرب از يك سو، علاقه زیادی برای ازدواج با زنان ایرانی از خود نشان می دادند، از سوی دیگر، عمر بدون این که ازدواج با آن ها منع شرعی داشته باشد مسلمانان را از ازدواج با زنان ایرانی منع می کرد و در توجیه عمل خود می گفت: «زنان عجم دل انگیزند و اگر به آن ها رو کزید شما را از زنان عرب باز دارند». 126 ولی همین که بر تعداد اسرای زن افزوده شد مسلمانان نتوانستند تمایلات قلبی خود را پنهان کنند، بنابراین با زنان ایرانی ازدواج کرده و آن ها برای ایشان فرزندان به دنیا آوردند. 127

دینوری در این مورد می نویسد:

در نبرد جلولاء گروه زیادی اسیر، از دختران آزادگان و بزرگان ایران گرفتند. گویند عمر می گفته است خدایا من از شرّ فرزندان اسیران جلولاء به تو پناه می برم. 128

او سپس می افزاید: «پسران آن زنان در جنگ صفین شرکت داشتند و به حد بلوغ رسیده بودند». 129

نتیجه این که حفظ و حراست از تمامیت ارضی دولت ساسانیان و دفع حملات بیگانگان بر عهده طبقه یاد شده بود، لیکن با شکستی که در نبرد قادسیه متحمل شد تا حدود زیادی روحیه نظامی و سلحشوری خود را از دست داد. از این رو تلاش آنان در نبرد جلولاء و نهبوند با وجود تلفات زیاد ثمری نداشت و از آن پس دیگر بین سپاهیان و حکام برای مقابله با مسلمانان اتفاق و اتحاد حاصل نشد و هر يك از امرا، فرمانروایان و حکام، با توجه به موقع خود و مسلمانان، جداگانه با آنان نبرد یا صلح کرد و در نهایت، به صورت های گوناگون، اعم از حاکم و محکوم، آزاد و بنده، زردشتی و مسلمان تحت حاکمیت خلافت مسلمانان قرار گرفتند.

دیوانیان

دیوانیان نیز از طبقات مهم ساسانیان به شمار می آمدند که با شیوه خاصی نظام عریض و طویل ساسانیان را اداره می کردند و بنابر قول کریستن سن «دبیران، سیاست مداران حقیقی به شمار می رفتند، همه قسم اسناد را ترتیب می دادند و مکاتبات دولت را در دست می گرفتند، فرمان های سلطنتی را انشا و ثبت می کردند و جزء جمع هزینه ها را مرتب می نمودند و محاسبات دولت را اداره می کردند». 130

شکی نیست که دیوان سالاران نقش مهمی را در اداره دولت ساسانیان به عهده داشتند، ولی آن چه در این جا حائز اهمیت است، موضع آنان در برابر فاتحان جدید است.

بدیهی است لشکریان، اولین گروهی بودند که با مسلمانان رو به رو شدند و دیگر طبقات، یا نظاره گر بودند و انتظار آینده را می کشیدند و یا این که با تیز بینی که داشتند از بقایای دولت ساسانیان دل بریدند و به امید یافتن جاه و نان، به مسلمانان پیوستند و این، زمانی میسر می نمود که فاتحان جدید به آیین و آداب و رسوم مغلوبین کاری نداشته باشند. ریچارد فرای می نویسد:

طبقه دبیران ساسانیان بی درنگ به سوی پیروزمندان رفتند، ولی اسلام آوردن ایشان ضرورت نداشت و بسیاری هم مسلمان شدند. 131

با توجه به این که حکومت کوچک و نو پای اسلام می رفت که به يك امپراتوری گسترده تبدیل شود، زمام داران حکومت اسلامی نمی توانستند از تجربیات دبیران کشور متمدنی همچون ایران بی نیاز باشند. برای مثال، در همان ابتدای فتوحات که غنائم فراوانی به دست آوردند به فکر ثبت و ضبط آن برآمدند، اما قطعاً این کاری بود که از عهده عرب ها خارج بود. ابو علی مسکویه می نویسد:

ابوهریره پانصد هزار 132 از باجی که جمع کرده بود نزد عمر آورد و عمر از شنیدن این مبلغ متعجب شد و به مسجد رفت و خبر آن را به مسلمین داد. یکی برخاست و گفت: «ای امیرالمؤمنان! این عجمان، خواسته ها را در دیوان ها می نویسند» عمر گفت: «پس شما نیز چنین کنید و دیوان سازید.» 133

منابع اسلامی بر این امر اتفاق نظر دارند که هر زمان شیوه دیوان را به عمر آموخت و این بعد از آن بود که وی مسلمان شده بود. 134 ابن خلدون گوید:

هنگامی که (هرمزان) دیده است عمر لشگریان را بی دیوان گسیل می دارد به وی گفته است: اگر کسی از آنان غیبت کند، که می تواند بدین امر پی ببرد؟ چه هر که عقب بماند جای او در سپاه خالی می ماند بلکه نوشته، اسامی آنان را ضبط می کند. آن گاه هرمزان دیوانی برای ایشان ترتیب داد. 135

در مورد استفاده عمر از ایرانیان در امور دیوانی، سخنان ضد و نقیضی وجود دارد. مثلاً ابوعلی مسکویه که هر مزان را در زمره اولین کسانی می داند که دیوان داری را به عمر آموخت در چند سطر بعد می نویسد:

ابوموسی اشعری به عمر نوشته بود: خواسته ها انبوه شده است و گیرندگانش فزونی گرفته اند و جز به یاری پارسیان از نگاهداشت آمار خواسته ها و کسان در مانده ایم تا رأی چیست. عمر به ابوموسی نوشت: آنان را به کاری باز مگردان که خدا از ایشان باز گرفته است. عجمان را هم در پایگاهی نهید که خدایشان نهاده است. 136

از سخنان فوق دو نکته مهم روشن می شود:

اولاً: فاتحان از يك طرف به عجز خود در امور ضبط، و ثبت دخل و خرج و از طرف دیگر به توانایی ایرانیان، اعتراف و اقرار کرده اند که این امری است مسلم و به دلیل و برهان نیازی ندارد.

انیاً: طبق منابع این دوره، هر چند عمر ایرانیان را به دیده دشمن و دارای شأن و منزلتی فروتر از مسلمانان می نگریست، لیکن خود را از تجربیات آن ها در امور لشکرکشی و کشورداری بی نیاز نمی دید. بنابر قول مسعودی، عمر «در امور نظامی نیز با هر مزان مشورت 137 می کرد.» 138

بنابر این، سخن ابوعلی مسکویه مبنی بر این که عمر اجازه نداد که از دبیران ایرانی در ضبط غنائم و کیفیت خرج آن استفاده کنند، صحیح نمی نماید.

آن چه موجب تقویت این نظر می شود که امور دیوانی مسلمانان در دست ایرانیان اداره می شد، این است که تا عهد عبدالملک دیوان های عراق به زبان فارسی بود. ابن خلدون در این باره گوید:

دیوان خراج و مالیات ها پس از اسلام بر همان وضعی باقی مانده بود که پیش از اسلام بود. دیوان عراق به زبان فارسی و دیوان شام ه زبان رومی نوشته می شد و نویسندگان دیوان ها از خداوندان عهد هر دو فریق بودند. 139

و جهشیاری نیز گوید: «بیشتر دبیران در خراسان از مغان بودند و دفترها فارسی بود.» 140

زیادبن ابی 141 که خود نویسنده چیره دستی بود و به هنگام حاکمیتش بر عراق «دیوان ها را فراهم ساخت و نسخه برداشتن از نامه ها را معمول نمود و نویسندگان نامه ها را از عرب و موالی بسیار فصیح برگزید» 142 به تبخّر ایرانیان در امور دیوانی اعتراف کرده و گفته است که «سزوار است نویسندگان خراج، از رؤسای عجم باشند که به امور خراج دانایند. 143

دبیران ایرانی همین که میزان نیاز مسلمانان را به تجربیات خود در امور دیوانی احساس کردند و از طرف آن ها مجدداً به شغل قبلی خود ابقا گردیدند با علاقه به کار خود تحت حکومت اسلامی ادامه دادند تا شیوه های گذشته را تجدید حیات سازند و بنابر قول جاحظ نه تنها دستگاه دیوانی (کتاب) را در دست گرفتند، بلکه به همه شعب حکومتی راه جستند. 144

بنابراین، طبقه دبیران که از مهلکه، جان سالم بدر برده بودند با فتح ایران نه تنها چیزی را از دست ندادند، بلکه همانند دهقانان در دستگاه حکومتی وارد گشتند و می کوشیدند که وضع موجود را حفظ کنند: یعنی همواره زمام داران اسلامی را در امور دیوانی نسبت به خود محتاج گردانند. شاهد این ادعا آن است که وقتی «حجاج بر آن شد که دیوان را به عربی نقل کند و صالح 145 را بر کار بگمارد، مردان شاه پسر زادن فرخ 146 او را گفت: دهویه و ششویه را چگونه نویسی؟ گفت: می نویسم و عشر و نیم گفت: وید را چگونه کنی؟ گفت آن را نیز توانم نوشت. وید، نیف است، و آن خرده و اضافه ای است که افزوده می شود. گفت: خداوند ریشه ات را از زمین برکند، همان گونه که ریشه پارسی را بر کنی. صد هزار در هم به وی داد که از نقل دیوان اظهار عجز کند و از این کار خودداری کند، ولی او نپذیرفت و دیوان را نقل کرد.» 147

مطالب یاد شده، بیان گر این است که ایرانیان از تبدیل دیوان از فارسی به عربی چه خسارت سنگینی را متحمل شدند و بنابر قول ابن خلدون «دبیران ایرانی از این امر کراهت داشتند.» 148 البته هر چند در ابتدا برای دبیران ایرانی تبدیل دیوان ها خسارتی جبران ناپذیر می نمود، لیکن هوش و استعدادی که ایرانیان در امور دیوانی از خود نشان داده بودند از يك سو، و فراگیری زبان عربی به

سرعت از سوی دیگر، موجب شد که مجدداً بر امور دیوانی امپراتوری اسلامی مسلط شوند. خاندان برامکه و خاندان سهل نمونه بارز آنند.

بنابراین، می توان نتیجه گرفت که دبیران ایرانی در برابر حمله عرب موضع عاقلانه ای در پیش گرفتند و نیاز شدید فاتحان جدید به آن ها سبب شد که به سرعت موقع و جایگاه سابق خویش را بیابند و به تجدید حیات تشکیلات گذشته بپردازند.

دهقانان

دهقانان یکی از طبقات نسبتاً مهم دوران ساسانیان به شمار می رفتند. از منابع این دوره بر می آید که آنان مالکینی بودند که نقش واسطه بین دولت و مردم، به ویژه روستاییان را ایفا می کردند. گیرشمن از آن ها به نام آزادان یاد می کند و می نویسد:

آنان نجای کوچک و مالک املاک با رؤسای دهکده ها بودند و ارتباط بین روستاییان و حکومت مرکزی را که عملاً دولتی نماینده آن بودند، تأمین می کردند. 149

و این مطلبی است که منابع اسلامی به آن اشاره کرده اند. در این منابع، دهقانان ایرانی در نقش های گوناگون ظاهر شده اند. بعضی مواقع از آن ها به عنوان رؤسای محلی و بعضی مواقع از آن ها به عنوان حاکمان ایالات یاد شده است. به هر حال، آن چه در این جا برای ما مهم است همانا موضع آن ها در قبال مسلمانان است.

بنابر آن چه از منابع این دوره بر می آید اکثر دهقانان به گونه بارزی با مسلمانان همکاری نمودند و مسلمانان نیز از هدایت و راهنمایی و کمک آن ها در فتح بلاد ایران بهره ها بردند. مسعودی از همکاری دهقانان با ابو عبیده، فرمانده سپاه مسلمانان به هنگام عبور از فرات خبر می دهد و می نویسد: «ابو عبیده برفت تا از فرات گذشت و تنی چند از دهقانان پلی برای او ترتیب دادند». 150 و این اثر نیز از همکاری دهقان برس 151 با مسلمانان اطلاعاتی به دست می دهد که او نیز با مسلمانان صلح کرد و «پلی هم برای عبور لشکر اسلام بست و از تجمع سپاهیان ایران در بابل، آن ها را آگاه ساخت». 152 این امر در پیروزی مسلمانان بسیار مهم بود. شیرآزاد، دهقان ساباط (پلاش آباد) نیز هنگام حمله مسلمانان به مداین با آن ها صلح کرد و پرداخت جزیه را تعهد نمود. 153 هم چنین هنگامی که سپاهیان اسلام عازم نبرد جلولاء بودند، «مهرروز دهقان (حاکم و رئیس) بابل با مسلمانان صلح کرد به شرط این که یک جریب زمین را با پول مسکوک پوشانیده به مسلمانان پرداخت نماید». 154

هر چند سخنان فوق تا حدی مبالغه آمیز به نظر می رسد، ولی می تواند بیان گر این حقیقت باشد که میزان اطلاع اعراب مسلمان از حساب تا چه حد بوده است. مؤلف تاریخ قم می نویسد: «سینه دهقان تستر (شوشتر) در برابر وجهی راه ورودی شهر را به ابوموسی، فرمانده سپاه اسلام نشان می داد». 155 و این اثر می نویسد که: «ابوموسی شصت غلام از دهقان زادگان (اشراف و اعیان) برای خود برگزید». 156 دهقان زالق 157 در سال 30 ق با مسلمانان صلح کرد و فدیة ای که قرار شد بپردازد به «میزان زر و سیمی بود که یک عصای قائم را بپوشاند». 158 عبدالله بن عامر نیز با دهقان هرات صلح کرد به پنجاه برده (برده بر وزن صدره خریطه پول و ارز). 159

این ها نمونه ای از موضع گیری دهقانان ایرانی در برابر مسلمانان بود و ذکر موضع همه آن ها در این جا موجب اطاله کلام خواهد شد و این نمونه ها می تواند بیان گر واکنش اکثریت دهقانان در مقابل حمله مسلمانان به ایران باشد.

آن چه در این جا حائز اهمیت است این است که آیا دهقانان بعد از سقوط ساسانیان و سلطه مسلمانان بر ایران به رسالت سابق خود، یعنی واسطه بین حکام و رعایا ادامه دادند و همان نقش جمع آوری خراج را به عهده داشتند یا نه؟ گزارش های منابع این دوره، بیان گر این است که دهقانان همان نقش سابق خود را در حکومت اسلامی حفظ کرده و مسلمانان نیز به اهمیت شغل آن ها پی بردند و از آن ها برای جمع آوری خراج بهره گرفتند.

ماهویه، مرزبان مرو در زمان خلافت علی بن ابی طالب (علیه السلام) نزد وی که در کوفه بود، آمد و نامه ای به دهقانان و اسواران دهنساران (یعنی ده سالاران) به نوشت که جزیه را به ماهویه دهند. 160 گردیزی نیز به مسئولیت دهقانان در حکومت اسلامی اشاره کرده و می نویسد:

به عهد خلافت حضرت علی (علیه السلام) عده بن هبیره لمخزومی حاکم خراسان شد و علی - رضی الله عنه - نامه نوشت سوی براز بن ماهویه، دهقان مرو تا خراج به جعه گذارد و جعه به مرو آمد و براز به همه دهقانان مرو نامه نوشت: به طاعت داشتن جعه اندر گذاردن خراج. 161

مطالب یاد شده، این حقیقت را بر ما آشکار می کند که مسلمانان با ایرانیان، دشمنی نداشتند و همین که از آن ها حسن نیتی مشاهده می

کردند به آن‌ها اعتماد می نمودند و آن‌ها را بر شغل قبلی شان ابقا می کردند. در حقیقت، چاره ای جز این هم نداشتند، زیرا مسلمانان بر خلاف ساسانیان سابقه حکومت نداشتند و کارگزاران ایرانی با تجربه چندین صد ساله خود می توانستند آن‌ها را در اداره امور یاری دهند. جرجی زیدان که یک دوره، تاریخ تمدن اسلام نوشته به این حقیقت، اشاره می کند و می نویسد:

تحصیل داران مالیه، از خود اهالی بومی بودند؛ یعنی قبطی ها در مصر و دهقانان در ایران مالیات های مربوط را جمع آوری می کردند به این ترتیب که مأمورین بومی مالیات و جزیه و هر چه بود جمع کرده، هزینه وصول آن را برمی داشتند و بقیه را به حاکم مسلمان می دادند. ناکم مسلمان هم پس از برداشت مخارج لازم اگر چیزی باقی می ماند به دمشق می فرستاد و اگر کسری داشت از دمشق می گرفت. 162

بلاذری نیز می گوید:

پیمان صلح عبدالله^۳ عامر با مردم مرو، موافقت شده بود که به عربان در مرو جایگاه دهند و گردآوری مالیات 163 بر عهده مردم بومی باشد نه عربان. 164

به احتمال قوی این امر می تواند بیان گر این باشد که مسلمانان در سایر موارد هم این امر را رعایت کرده باشند؛ یعنی جمع آوری مالیات را که در ابتدای فتح بلاد، کاری بس مشکل بود بر عهده دهقانان گذاشته اند.

از منابع این دوره بر می آید که دهقانان علاوه بر مسئولیت جمع آوری مالیات، گاهی به عنوان مسلمان در لشکرکشی های مسلمانان تحت نام جهاد شرکت می کردند. 165 و این در صورتی ممکن می شود که دهقانان به اسلام ایمان آورده باشند.

بنابر این، از مطالب مختصر این بخش می توان دریافت که دهقانان برای حفظ مقام و منصب خویش از فاتحان جدید استقبال کرده و چون مورد نیاز فرمانروایان جدید بودند بلافاصله از زمره کارگزاران آن‌ها شدند، لذا با ورود اسلام به ایران نه تنها گروه کثیری از دهقانان چیزی از دست ندادند، بلکه با تشرف به اسلام وضع خود را تثبیت نمودند.

کشاورزان، صنعت گران و بازرگانان

کشاورزان و صنعت گران از طبقات زحمت کش و مولد ثروت هر جامعه ای به شمار می آیند که چرخ های اقتصادی جوامع به همّت و سعی شبانه روزی آن‌ها به گردش در می آید، ولی متأسفانه منابع تاریخی به ندرت، آن‌ها را به صورت حاشیه ای به احوال این طبقه اشاره کرده اند، از این رو تلاش و زحمات آن‌ها در هاله ای از ابهام فرو رفته است. بنابر این، برای آگاهی از احوال ایشان باید به شواهد و قراین و حدس و گمان متوسل شد.

طبقه کشاورزان و صنعت گران دوره ساسانیان نیز از این امر مستثنا نبوده و منابع، هنگام حمله مسلمانان به ایران به ندرت از آن‌ها یاد کرده و آن‌ها هم زمانی است که از اسرا یاد کرده اند، اما با توجه به چند نکته می توان تا حدودی به وضع آن‌ها در برابر حمله مسلمانان و کیفیت برخورد فاتحان جدید نسبت به آن‌ها پی برد.

اولاً: با توجه به وضع پر آشوب دوران آخر ساسانیان و عدم قدرت مرکزی، به نظر نمی رسد که کشاورزان و صنعت گران مجبور به مقابله با مسلمانان شده باشند، مگر آنان که جزء سپاهیان قرار گرفته بودند؛

انیاً: نیاز شدید فاتحان جدید به کشاورزان و صنعت گران برای آبادانی سرزمین های فتح شده، بنابراین، ناپیوستگی چندان صدمه ای به آنان وارد شده باشد؛

الثاً: این که مسلمانان، ایرانیان را به ترک دین و آیین سابقشان و پذیرفتن دین جدید مجبور نمی کردند، و تنها آنان را به پرداخت جزیه و عوارض مخصوص وادار می نمودند؛

ابعاً: میزان مالیات و خراجی که مسلمانان بر آن‌ها تحت عنوان جزیه مقرر کردند «به مراتب از دولت ساسانیان کمتر 166 بود؛

167

نامساً: روحیه مساوات و عدالت پروری که در بین مسلمانان فاتح رواج داشت، عاملی بود که این طبقه را به سمت اسلام و مسلمانان سوق می داد.

با توجه به نکات فوق، می توان دریافت که کشاورزان و صنعت گران هنگام حمله مسلمانان سرگرم کار خویش و نظاره گر نبردهای سپاهیان ایران و مسلمانان بودند و همین که شکست ایرانیان را مشاهده کردند در انتظار این بودند که رفتار فاتحان جدید با آن ها چگونه خواهد بود. طبری می نویسد: «کشاورزان (مداین) در راه ها و پل ها به گشت و راهزمایی می پرداختند 168 و به اندازه توانشان جزیه می دادند و به کار آبادی می پرداختند و همگی راهزمایی و ضیافت 169 مهاجران مسافر را به عهده داشتند» 170 که احتمالاً این ضیافت چندان برایشان خوشایند نبوده است.

سعد وقاص به سپاهیان اسلام دستور داده بود که کشاورزان بهر سیر 171 را گرفته و نزد او آورند آن ها يك صد هزار نفر بودند. شیرزاد، دهقان ساباط به سعد گفت: اینان تبعه پارسایانند و به جنگ شما نیامده اند، رهایشان کن تا رأی شما درباره آن ها روشن شود. سعد نیز احوال آن ها را به عمر نوشت و عمر حکم به آزادی آن ها کرد» 172.

بلاذری در مورد کشاورزان اسیر اهواز می نویسد: «عمر به مسلمانان نوشت: شما را توان آبادی آن سرزمین را نیست پس اسیرانی را که در اختیار دارید رها کنید و خراج برایشان قرار دهید» 173.

موضع همه کشاورزان در برابر حمله عرب و تسلط مسلمانان بر ایران یکسان نبود و از آن چه یاد کردیم بیشتر شرح حال توده کشاورزان بود، ولی کشاورزان املاک سلطنتی، رویه خلاف سایر کشاورزان را در پیش گرفتند و با مسلمانان، حاضر به مصالحه نشدند. آورده اند که: «کشاورزان مداین بایکدیگر مشورت کرده، پرداخت جزیه و استقاده از حمایت اسلام را ترجیح دادند، ولی نلاحین املاک خسرو پادشاه (خالصه دولت) با آن ها هماهنگ نشدند» 174.

بلاذری می نویسد: «هنگامی که اردشیر خره را فتح کردند، مردمش را برای کشت اراضی به جای نهادند» 175.

به هر تقدیر، در مطالعه فتوح مسلمانان در ایران به ندرت به مخالفت کشاورزان با مسلمانان برمی خوریم و این امری است طبیعی، زیرا آن ها با مسلمانان سر جنگ نداشتند و به نظر می رسد با توجه به اعتقادات مسلمانان اولیه، یعنی حمایت از طبقات ضعیف، در همان ابتدا بین کشاورزان و فاتحان جدید رابطه نسبتاً حسنه برقرار بوده است.

ضع صنعت گران و اصحاب حرف تا حدودی شبیه وضع کشاورزان بود. در بررسی تاریخ فتوح به مواردی بر می خوریم که بیان گر همکاری صنعت گران با مسلمانان است.

«سعد وقاص به هنگام فتح بهر سیر از شیرزاد (دهقان ساباط) خواست که برایش منجذیق بسازد. او نیز بیست منجذیق برای او ساخت» 176. مسلماً دهقانان ساباط برای ساختن این تعداد منجذیق از صنعت گران شهر کمک گرفته که این کار نسبتاً مهم را در اسرع وقت برای مسلمانان آماده کرده است.

متأسفانه منابع، از نمونه فوق کمتر یاد کرده اند، ولی با توجه به مهارت صنعت گران ایرانی در زمینه های مختلف، و حضور و اقامت مسلمانان در این سرزمین پهناور می توان نتیجه گرفت که احتیاجات فنی و صنعتی مسلمانان به دست صنعت گران ایرانی برآورده می شده است. آن ها نیز مانند کشاورزان در صورتی که به اسلام نمی گرویدند، مشمول پرداخت جزیه می شدند و به زندگی خود ادامه می دادند. در این باره، یعقوبی می نویسد:

عمر از اهل هر صنعتی به قیمت آن چه باید می پرداختند از صنعت خودشان جزیه می گرفت و علی (علیه السلام) نیز چنین می کرد. به واسطه نیاز مسلمانان به صنعت گران ایرانی، آن ها به زودی جایگاه خود را در میان مسلمانان یافتند. 177

مسعودی نیز می گوید:

عمر اجازه نمی داد هیچ کس از عجمان وارد مدینه شود. مغیره بن شعبه بدو نوشت «من غلامی دارم که نفاش و نجار و آهنگر است و برای مردم مدینه سودمند است، اگر مناسب دانستی اجازه بده او را به مدینه بفرستم» و عمر اجازه داد. مغیره روزی دو در هم از او می گرفت. وی ابولولو نام داشت و مجوسی و از اهل نهاوند بود. 178

بدیهی است سخنان فوق، بیان گر اهمیت پیشه، و حرفه ایرانیان نزد مسلمانان است.

کوفه یکی از مهم ترین مراکز تجمع صنعت گران به شمار می آمد و لاهوزن می گوید: بیشتر اهالی کوفه موالی بودند که صنعت و تجارت و پیشه های دیگر را در دست داشتند. بیشتر آن ها پارسی زبان و ایرانی نژاد بودند که در جنگ اسیر شده و بعد، آزاد گشته و اسلام را پذیرفتند. 179

مطالب فوق، حاکی از این است که صنعت گران نیز به واسطه این که اعراب به صنعت آن ها نیاز داشتند در کوتاه زمانی جایگاه خود را در حکومت اعراب یافتند و زندگی روزمره خود را ادامه دادند.

موضع بازرگانان که از طبقات نسبتاً مهم دوره ساسانیان به شمار می آمدند و نقش مهمی را در تجارت ایفا می کردند نیز چندان روشن نیست، ولی از آن جا که آن ها در امور نظامی نقشی نداشتند به نظر می رسد که آنان هم به هنگام حمله اعراب، همانند کشاورزان و صنعت گران در انتظار آینده و وضعی که پیش خواهد آمد بودند و حوادث بعدی نشان داد که نه تنها بازرگانان از حمله اعراب متضرر نشدند، بلکه بعد از مدتی که آتش جنگ فرو نشست و آرامش به قلمرو ساسانیان تحت حکومت مسلمانان بازگشت با توجه به قلمرو وسیع امپراتوری اسلامی که از چین تا اقیانوس اطلس امتداد داشت بازرگانان موقع گذشته خود را حفظ نمودند، زیرا آن ها با تجربه و سرمایه ای که داشتند به زودی شریان بازرگانی مسلمانان را به دست گرفتند.

از منابع بر می آید که حتی در همان زمانی که بین مسلمانان و ایرانیان جنگ های پی در پی در جریان بود، بازرگانان لحظه ای از داد و ستد دست نکشیدند، بلکه با بازرگانان شرق و غرب در خرید و فروش غنایمی که مسلمانان از امپراتوری ساسانیان به مدینه برده بودند به رقابت پرداختند. مؤلف مجمل التواریخ و قصص می نویسد: «چون خزانه خسرو را از مداین به مدینه بردند بازرگانان شرق و غرب روی به مدینه نهادند به جواهر خریدن و چیزهای گران مایه». 180

از آن جا که اعراب مسلمان به امور نظامی و سیاسی سرگرم بودند به نظر نمی رسد که برای بازرگانان موانع چندانی ایجاد کرده باشند و آن ها را از فعالیت های بازرگانی باز داشته باشند، به ویژه هنگامی که به واسطه ثروت های فراوانی که در نتیجه غنایم جنگی متوجه آن ها شده بود و آن ها به زندگی نسبتاً تجملی روی آورده بودند و نیازشان به پارچه های حریر و زربافت جواهر و دیگر تجملات رو به فزونی گذاشته بود و کشاورزان صنعت گر به تولید انبوه انواع محصولات و کالاها پرداخته بودند، بازرگانان عاملی بودند که نیاز مسلمانان را از اقصا نقاط تأمین می کردند و از این رو، سود زیادی نصیب آن ها می شد.

نتیجه

از مطالبی که در این مقاله، مطرح شد می توان دریافت که مواضع متعدد طبقات مختلف دولت ساسانیان در برابر حمله اعراب مسلمان، یکی از مهم ترین عوامل سقوط آن هاست، زیرا عظمت و شکوه و جلال امپراطوری ساسانیان منوط به هماهنگی و همکاری این طبقات مختلف، به ویژه طبقه اول یا اشراف درجه یک شامل روحانیان، درباریان و دیوانسالاران و نظامیان بود.

این نکته نیز شایان توجه است که باتوجه به وضعیت پیش آمده در دوره آخر دولت ساسانیان، کسی قادر به ایجاد انسجام و وحدت بین طبقات مختلف نبود و هر طبقه برای کسب منافع بیشتر با سایر طبقات در کشمکش بود. بنابر این، به جز چند مرحله مقاومت که آن نیز از ناحیه نظامیان و به صورت پراکنده و بدون انسجام و تقریباً بی ثمر صورت گرفت، دیگر طبقات با نگرانی، نظاره گر حوادث بودند و از آن جا که سقوط ساسانیان را به عینه می دیدند در صدد برآمدند که با موضع گیری نسبتاً منطقی، جایگاهی را در دولت آینده کسب کنند تا بتوانند در حد امکان با دغدغه کمتری به زندگی روزمره خود ادامه دهند. در همین راستا بسیاری از افراد طبقات مختلف، به خصوص طبقه متوسط و دیوان سالاران در بسیاری از موارد به مدد مسلمانان شتافتند و پاداش خود را نیز دریافت کردند. این امر، زمانی بین ایرانیان تقویت شد که دریافتند مسلمانان خدشه ای به دین و آیین و رسوم آن ها وارد نخواستند و به گرفتن جزیه و عوارض گوناگون بسنده خواهند نمود. و خلاصه آن که آن ها مطمئن شدند که تحت حکومت مسلمانان نیز می توانند به زندگی خود ادامه دهند، هر چند تفاوت های فاحشی با گذشته داشته باشند. بنابر این، هر چند بعد از سلطه مسلمانان بر ایران، بعضاً به مقاومت و شورش ایرانیان علیه اعراب مسلمانان بر می خوریم، لیکن به دلیل عدم انسجام، آن اقدامات نیز کارساز نشد و مردم در وضع عادی قرار گرفتند و به فعالیت های روزمره خود ادامه دادند.

کتابنامه

1. ابن اثیر، عزّ الدین علی، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، [بی تا].
- 2- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه محمدبن احمد مستوفی هروی، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، 1372.
- 3- راب العبری، ابوالفرج هدون، تاریخ مختصر الدول، ترجمه محمدعلی تاج پور، و حمشت الله ریاحی، تهران، اطلاعات، 1364.
- 4- ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ اول: تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1364.

- 5 ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون ، ترجمه پروین گنابادی، چاپ هفتم: تهران انتشارات علمی و فرهنگی، 1369.
- 6- ابن طباطبا، محمدبن علی (ابن طقطقی)، تاریخ فخری ، ترجمه وحید گلپایگانی، چاپ سوم: تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1367.
- 7- ادوارد برون، تاریخ ادبی ایران از قدیمی ترین روزگار تا زمان فردوسی ، ترجمه علی پاشا صالح، چاپ سوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1369.
- 8- اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی ، ترجمه جواد فلاطوری، چاپ سوم: تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1369.
- 9- اصفهانی، حمزة بن حسن، تاریخ پیامبران و شاهان ، ترجمه جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، [بی تا].
- 10- امین، احمد، فجرالاسلام (پرتو اسلام)، ترجمه عباس خلیلی، چاپ سوم: تهران، سازمان چاپ و انتشارات اقبال، 1356.
- 11- بلاذری، احمدبن یحیی بن جابر، فتوح البلدان ، به کوشش محمد توکل، تهران، نشر نقره، 1367.
- 12- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد، تاریخ بلعمی ، به کوشش محمد پروین گنابادی و ملك الشعراء بهار، تهران، کتابفروشی زوآر، 1341.
- 13- تاجبخش، احمد، تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران قبل از اسلام ، تهران، انتشارات دانشگاه ملی ایران، 2535.
- 14- ثعالبی نیشابوری، ابومنصور عبدالملك بن محمد بن اسماعیل، غرر اخبار ملوك الفرس و سیرهم ، ترجمه محمد فضائلی، چاپ اول: تهران، نشر نقره، 1368.
- 15- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن، تاریخ یزد ، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1343.
- 16- جهشیاری، الوزراء و الکتاب ، قاهره، چاپ مصطفی سقاء، 1938.
- 17- حسینی فسایی، حاج میرزا حسن، فارسنامه ناصری ، به کوشش منصور رستگاری فسایی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، 1367.
- 18- خواندمیر، غیاث الدین، حبیب السیر ، به کوشش استاد جلال الدین همائی، تهران، کتابفروشی خیام، 1333.
- 19- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال ، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ دوم: تهران، نشر نی، 1366.
- 20- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام ، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، 1368.
- 21- زمخشری، محمود بن عمر، ربیع الأبرار ونصوص الأخبار، تحقیق سلیم نعیمی، بغداد، مطبعة المعانی، [بی تا]
- 22- زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام ، ترجمه علی جواهر کلام، چاپ هشتم: تهران، چاپخانه سپهر، 1373.
- 23- طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری ، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم: تهران، انتشارات اساطیر، 1364.
- 24- عمید، حسن، فرهنگ عمید ، تهران، انتشارات امیرکبیر، 1363.
- 25- فرای، ریچارد، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه ، ترجمه حسن انوشه، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، 1363.
- 26- فرای، ریچارد، عصر زرین فرهنگ ایران ، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ دوم: تهران انتشارات سروش، 1363.

- 27- فرای، ریچارد، میراث باستانی ایران ، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ سوم: تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1368.
- 28- قمی، حسن بن محمد بن حسن، تاریخ قم ، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، به کوشش سید جلال الدین طهرانی، تهران، انتشارات توس، 1361.
- 29- کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان ، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات امیرکبیر، 1367.
- 30- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام ، ترجمه محمد معین، چاپ پنجم: تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1364.
- 31- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار ، تصحیح محمدباقر محمودی، تهران، سازمان چاپ وزارت ارشاد اسلامی، 1365.
- 32- مستوفی، حمدالله ، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوائی، چاپ سوم: تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، 1364.
- 33- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 2536.
- 34- مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم ، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، انتشارات سروش، 1369.
- 35- مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران ، چاپ دوازدهم، قم، انتشارات صدرا، 1362.
- 36- معینی، محمد، فرهنگ فارسی ، چاپ هشتم: چاپخانه سپهر، 1371.
- 37- مفید، محمدبن نعمان، الارشاد ، ترجمه و شرح سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم: تهران، انتشارات علمیه اسلامی، [بی تا].
- 38- مقدسی، ابو عبدالله محمدبن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، 1361.
- 39- مؤلف نامعلوم، تاریخ سیستان ، به کوشش ملک الشعراء بهار، تهران، کتابخانه زوآر، [بی تا].
- 40- مؤلف نامعلوم، حدود العالم من المشرق الی المغرب ، به کوشش منوچهر ستوده، چاپ اول: تهران، کتابخانه طهوری، 1362.
- 41- مؤلف نامعلوم، مجمل التواریخ و القصص ، به کوشش محمد رضا دارنده، چاپ دوم: کلاله خاور، [بی تا] .
- 42- وزیری، احمدعلی خان، تاریخ کرمان ، به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، انتشارات علمی تاریخ، 1358.
- 43- یعقوبی، احمدبن واضح، البلدان ، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، [بی تا].
- 44- یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ پنجم: تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1366.

1 دکترای تاریخ ایران و عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

2- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص 118 و ریچارد فرای، میراث باستانی ایران، ص 349 و احمد تاجبخش، تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران قبل از اسلام، ص 246.

3- کریستن سن، همان، ص 119.

4- ربك: گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص 377؛ کریستن سن، همان، ص 119 و عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، ص 501.

- 5- زرین کوب، همان، ص 501.
- 6- کریستین سن، همان، ص 119 و زرین کوب، همان، ص 503.
- 7- کریستن سن، همان، ص 119.
- 8- همان، ص 119-120; گیرشمن، همان، ص 371 و ریچارد فرای، همان، ص 346.
- 9- شامل: زیك، اسپهبد، اسپندیاز، قارن، مهران و سورن.
- 10- ر.ك: کریستن سن، همان، ص 119-120.
- 11- فرمانده سپاه ایران در نبرد قادسیه بود.
- 12- بلعمی، تاریخ بلعمی، ج 2، ص 1209.
- 13- ر.ك: کریستن سن، همان، ص 522; گیرشمن، همان، ص 370 و زرین کوب، همان، ص 530.
- 14- ر.ك: بلعمی، همان، ج 2، ص 1210 و ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ص 151.
- 15- ابن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج 2، ص 222-223 و 229.
- 16- حمزه اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان، ص 59; ثعالبی، اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ص 473-474; طبری، تاریخ طبری، ج 5، ص 1815; ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ج 1، ص 321; ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص 114 و کریستن سن، همان، ص 528.
- 17- دینوری می نویسد: «ایرانیان که در جولاء شکست خوردند به حلوان نزد یزدگرد رفتند. یزدگرد سخت درمانده شد و با زنان و فرزندان و خدمتکاران و اموال و گنجینه هایی که همراه داشت از آن جا حرکت کرد و در قم و کاشان فرود آمد» (همان، ص 163).
- 18- ابن اثیر، همان، ج 3، ص 54.
- 19- ابن اعثم، همان، ص 259.
- 20- بلاذری، فتوح البلدان، ص 443; ابن اعثم، همان، ص 259 و وزیری، تاریخ کرمان، ج 1، ص 32-33.
- 21- بلاذری، همان، ص 443.
- 22- کریستن سن، همان، ص 530.
- 23- حاکم طوس.
- 24- کریستن سن، همان، ص 530 و ثعالبی، همان، ص 474.
- 25- بلعمی، همان، ج 3، ص 504 و ثعالبی، همان، ص 743، به نقل از: کریستن سن، همان، ص 530.
- 26- ابن اثیر، همان، ج 3، ص 56-57 و مسکویه، همان، ج 1، ص 370.
- 27- ابن اثیر، همان، ج 3، ص 57-59 و مسکویه، همان، ص 370.
- 28- مسکویه، همان، ص 372 و ابن اثیر، همان ج 3، ص 59.

29- مسکویه، همان، ص 370 و ابن اثیر، همان، ج 3، ص 58.

30- طبری، همان، ج 5، ص 2146-2147؛ مسکویه، همان، ج 1، ص 391 و ابن اعثم کوفی، همان، ص 476؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص 112؛ بلاذری، همان، ص 444؛ ابن اثیر، همان، ج 3، ص 204؛ دینوری، همان، ص 175؛ ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص 164 و جعفری، تاریخ یزد، ص 32.

31- ر.ک: ابن اعثم کوفی، همان، ص 104.

32- یعقوبی، البلدان، ص 51.

33- مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج 1، ص 278.

34- خواندمیر، حبیب السیر، ج 1، ص 203 و ج 2، ص 62 و احمد امین، فجر الاسلام (پرتو اسلام)، ص 122.

35- خواندمیر، همان، ج 1، ص 203.

36- مجلسی، بحار الانوار، ج 32، ص 357.

37- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 264.

38- ر.ک: مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص 131.

شیخ مفید می نویسد: «مادرش (علی بن حسین) شاه زنان، دختر یزدجرد، پادشاه ایران بود. و برخی گفته اند نام آن زن، شهربانویه بوده و امیرالمؤمنین (علیه السلام) حنیف بن جابر حنفی را در سمت مشرق حکومت جایی بداد. پس حرپث دو تن از دختران یزدجرد را برای آن حضرت فرستاد. پس آن جناب شاه زنان را به پسرش حسین (علیه السلام) بخشید و آن زن، زین العابدین (علیه السلام) را برای حسین بزیاید و دیگری را به محمدبن ابی بکر بخشید و آن زن، قاسم پسر محمد بن ابی بکر را بزیاید.» (شیخ مفید، الإرشاد، ج 2، ص 138).

39- ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 107؛ مسعودی، همان، ج 2، ص 229 و ابن العبری، همان، ص 179.

40- مسکویه، همان، ج 1، ص 339-340 و طبری، همان، ج 5، ص 1903.

41- وزیر یزدجرد بن شهریار بود که در جنگ نهاوند کشته شد.

42- طبری، همان، ج 5، ص 1954-1955؛ ابن اعثم کوفی، همان، ج 1، ص 356؛ ابن اثیر، همان، ج 3، ص 15-16 و دینوری، همان، ص 172.

43- عثمان بن ابی العاص، فرمانده سپاه مسلمانان بود.

44- بلاذری، همان، ص 541.

45- بلاذری، همان، ص 543.

46- ابن اثیر، همان، ج 3، ص 65 و حسینی فسایی، فارسنامه ناصری، ج 1، ص 175-180.

47- مؤلف نامعلوم، تاریخ سیستان، ص 82.

48- بقره (2) آیه 256.

49- مطهری، همان، ص 126.

- 50- ادوارد برون، تاریخ ادبی ایرانی از قدیمی ترین روزگار تا زمان فردوسی، ج 1، ص 297.
- 51- برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج 1، ص 337-338.
- 52- مؤلف ناشناخته، حدود العالم من المشرق الی مغرب، ص 130-132.
- 53- یعقوبی، البلدان، ص 46.
- 54- ابن اثیر، همان، ج 3، ص 214 و بلاذری، همان، ص 546.
- 55- تاریخ سیستان، ص 92-93.
56. ر. ک: کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص 233 - 225 وگیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص 376.
57. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص 105.
58. کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج 2، ص 338. البته با توجه به این که پهلویان، قوم پارت هستند ابن اثیر در نسبت آن ها به قوم ماد دچار خبط شده است.
59. ر. ک ابن اثیر: همان ج 2 ص 199-201.
60. همان، ج 2 ص 210.
61. همان، ص 229.
62. ر. ک: ص 214 و 245 حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص 177.
63. مسلماً کشتگان و فراریان، از نجبا و جزء سواره نظام بودند که سمت فرماندهی را در جنگ قادسیه به عهده داشتند.
64. طبری، تاریخ طبری، ج 5، ص 1738؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 113؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص 369؛ مسکویه، تجارب الامم، ج 1، ص 313؛ و دینوری، اخبار الطوال، ص 156؛ ابن اثیر، همان، ج 2، ص 269؛ ابن العیری، تاریخ مختصر الدول، ص 161؛ حمدالله مستوفی، همان، ص 177؛ مجمل التواریخ و القصص، ص 272 و ابن طباطبا، تاریخ فخری، ص 105 - 110.
65. «زیاد به امر معاویه، برخی از آن جماعت را به شام برد و آنان را پارسیان شام خواندند. برخی نیز به بصره رفتند و به اسوارانی که در آن جا بودند، پیوستند. ابومسعود گوید که اعراب، عجم را حمراء می خوانند، چنان که گویند من از حمراء دیلم هستم» بلاذری، همان، ص 399.
66. همان، 398-399 ر. ک: احمد امین، فجرالاسلام، ص 123 - 124. ریچارد فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص 78.
67. باب الابواب نامی است که جغرافیون عرب به شهر «در بند» واقع در دامنه جبال قفقاز و ساحل غربی بحر خزر داده اند. (محمد معین، فرهنگ فارسی، ج 5، ص 223.
68. ابن اثیر، همان، ج 2 - ص 338؛ ابن اعثم کوفی، همان ص 152 - 156؛ طبری، همان، ج 5، ص 1827 - 1828؛ مسکویه، همان، ج 1، ص 327 و ابن طباطبا، همان، ص 110.
69. بلاذری، همان، ص 378 و دینوری، همان، ص 161.
70. نادمین و پشیمانان.
71. بلاذری می نویسد که هرمان در جنگ جولاء هم شرکت داشت. همان، ص 530. طبق قول دینوری هنگامی که یزدگرد در

حلوان شکست خورد و با همراهانش به قم و کاشان گریخت بنابه پیشنهاد هرمزان، سرد گرد فرمانروایی اهواز و فارس را به وی داد که با مسلمانان نبرد کند و جلو پیشروی آن ها را سد نماید. همان، ص 163. هر مزان، دایی شیرویه، پسر خسرو پرویز بود. همان، ص 163

72. زمخشری، ربیع الابرار و نصوص الاخبار، ص 792، طبری، همان، ج 5، ص 1883؛ ابن اثیر، همان، ج 2، ص 376؛ بلاذری، همان، ص 530 ابن اعثم کوفی همان، ص 223 - 224.

73. طبری، همان، ج 5، ص 1902-1903؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 225 و مسکویه همان، ج 1، ص 339.

74. ج 2، ص 679.

75. طبری، همان، ج 5، ص 1934-1966 و مسکویه، همان، ج 1، ص 348.

76. ر. ک: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 55؛ دینوری، همان، ص 201 و زمخشری، همان، ص 793.

77. از اصحاب پیامبر و یکی از فرماندهان سپاه اسلام در فتح ایران بود.

78. حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ص 304.

79. مؤلف تاریخ قم گفت و گویی را که بین فرماندهان ایرانی که به مسلمانان پیوسته بودند و ایشان را نزد عمر برده، نقل می کند که بیان گر پایگاه طبقاتی ایشان است. «سیاه و ماه فروردین در ریاست و مهتری ایشان بر قوم به پیش عمر منازعت کردند و میان ایشان گفت و گوی واقع آمد. ماه فروردین گفت: که من از اهل اصطخرم و از آن جا پادشاهان و سلاطین بوده اند و سیاه، از اهل ماسیضان است من به ریاست از او سزاوارترم. سیاه گفت: ماه فروردین راست می گوید او اهل اصطخر است ولیکن از سفهاء ایشان است و من از اهل ماسیضانم از اهل خان هایی که پادشاهان همیشه ایشان را امیر و مهتر و رئیس و سرور قوم گردانیده اند و با ایشان وصلت و خویشی کرده اند و یاران من که مرا بر و تفضیل نهاده اند و مهتر گردانیده، به حال من و حال او دانانترند و نیکو میدانند. پس عمر ایشان را بر مرتبه خود بگذاشت»، (قمی همان، ص 304).

80. طبری، همان، ج 5، ص 1905-1906؛ مسکویه همان، ج 1، ص 341-342؛ ابن اثیر همان، ج 2، ص 392-394 و زمخشری، همان، ص 357.

81. بلاذری، همان، ص 521 و زمخشری ص 357.

82. از آن جا که سوار نظام اولین گروهی بودند که با مسلمانان رو به رو می شدند و می جنگیدند بیشتر کشتگان و اسرا از ایشان بود و پیادگان و دسته های دیگر سپاه که تاب مقاومت را نداشتند، می گریختند.

83. مسکویه، همان، ج 1، ص 352؛ طبری، همان، ج 5، ص 1958-1959؛ مستوفی، همان، ص 179-180؛ ابن اعثم، همان، ص 229-252؛ ابن اثیر، همان، ج 3 ص 3-13 و دینوری، همان، ص 168-172.

84. ابن اثیر، همان، ج 3 ص 18-29؛ مجمل التواریخ و قصص، ص 274 و طبری، همان، ج 5، ص 1954-1955.

85. طبری، همان، ج 5 ص 1974-1976؛ مسکویه، همان ج 1، ص 360؛ مجمل التواریخ و القصص، ص 277 و ابن اثیر، همان، ج 3، ص 33.

86. همان، ص 253-254.

87. گیرشمن معتقد است که «اشرافیت مذکور در جدال های خود با دربار برای دفاع از حقوق دیرین خویش، یکی از علل انحطاط و حتی انهدام شاهنشاهی ساسانیان بود» همان، ص 372.

88. همان ص 530 و ابن اعثم، همان، ص 255.

89. ابن اعثم کوفی می نویسد: «فادوسفان در اصفهان گریخت و در فارس به یزدگرد پیوست. مردم اصفهان با مسلمانان صلح کردند»، (همان، ص 256). پادوسپان لقب یا منصب چهار سردار بزرگ در عهد انوشیروان دادگر بود. گویند انوشیروان مملکت ایران را به چهار قسمت تقسیم کرد و هر قسمت را به پادوسپانی سپرد و این پادوسپانان در پایتخت مملکت اقامت داشتند و از جانب خود، مرزبان و استانداران می فرستادند و به کثرت استعمال پادگوسپان و پادوسپان شده و معرّب آن فادوسفان است و لقب فرمانروایان اصفهان مقارن حمله عرب به ایران نیز پادوسپان بوده است (حسن عمید، فرهنگ عمید، ص 492).

90. ابن اثیر، همان، ج 3، ص 24-25؛ طبری، همان، ج 5، ص 1965 و بلاذری، همان، ص 439.

91. اشراف و نجبا.

92. ابن اعثم، همان، ص 257 - 259.

93. ربیع‌الدین مستوفی، همان، ص 182.

94. بلاذری، همان، ص 540.

95. ابن اثیر، همان، ج 3، ص 67 و طبری، همان، ج 5، ص 2010. شیراز نیز بر این قرار گشوده شد که «مردمش، جز آنان که خواهند جلای بلد کنند، نمی شوند و خراج پردازند و کشته نشوند و به بردگی گرفته نشوند»- (بلاذری، همان، ص 541).

96. طبری، همان ج 5، ص 1976.

97. اما به گفته «مداننی گرگان در ایام عثمان به سال 30 ق فتح شد» (طبری، همان، ج 5، ص 1978).

98. طبری، همان، ج 5 ص 1977 (سال 22 ق)؛ مسکویه، همان، ج 1، ص 360. و ابن اثیر همان ج 3، ص 178.

99. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون و مسکویه، همان، ج 1، ص 361.

100. در تاریخ طبری، رزبان آمده است. همان، ج 5، ص 1977.

101. بلاذری، همان، ص 471؛ ابن اثیر، همان، ج 3، ص 35 و ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج 2 ص 120-122.

102. ابن اثیر، همان، ج 3، ص 41؛ مسکویه، همان، ج 1، ص 361 و بلاذری، همان، ص 475.

103. تاریخ سیستان، ص 82؛ ابن اثیر، همان، ج 3، ص 216؛ ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج 2 ص 6 و طبری همان، ج 5، ص 2015.

104. طبری، همان، ج 5، ص 1983 و 1984-1991.

105. بلاذری، همان، ص 562 - 563.

106. همان، ص 564.

107. همان، ص 549.

108. ابن اعثم، همان، ص 283.

109. بلاذری، همان، ص 565 و ابن اثیر، همان، ج 3، ص 209.

110. ابن اعثم، همان، ص 283.

111 همان ص 283.

112. همان، ص 283.

113. همان، ص 283 و علی بن زید بیهقی، تاریخ بیهق، ص 26.

114. ابن اعثم می نویسد: بعد از امان خواستن حاکم فاریاب و طالقان، از هر جانب امیری، ملکی و بزرگی نزدیک او (بدالله بن عامر) می رسید از او امان می خواست و مال ولایت قرار می داد. بدالله او را اجابت می کرد و مثالی می نوشت و بدو می داد و به شهر خویش باز می فرستاد. همان، ص 284. همو می نویسد: «کناررنگ، حاکم طوس بعد از امان گرفتن، به مسلمانان در فتح نیشابور مدد رساند.» همان، ص 282).

115. مردم فارس در سال 29 ق در عهد عثمان دست به شورش زدند» (ابن اثیر، همان، ج 3. ص 163). طبری می نویسد: سعید بن عاص با مردم گرگان صلح کرده، آن گاه مقاومت کردند و کافر شدند و از پس سعید کسی سوی گرگان نرفت که راه را بسته بودند و هر کس حدود قومش به راه خراسان می رفت از مردم گرگان در بیم و هراس بود، نهایتاً قتیبة ابن مسلم در عهد عثمان آن جا را گشود. همان، ج 5، ص 2185.

116. ابن اثیر، همان، ج 3، ص 276-277، طبری، همان، ج 6، ص 2187 و فرای، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ج 4، ص 29.

117. ابن اثیر، همان، ج 4، ص 207 و فسایی، فارسنامه نصری، ج 1، ص 181.

118. با گذشت زمان، حکمرانان عرب مسلمان، جای حکمرانان ایرانی را گرفتند و به ویژه در عهد بنی امیه که تعصب عربی داشتند.

119. دینوری، همان، ص 338.

120. همان، ص 335.

121. بلاذری، همان، ص 440.

122. همان، ص 452 و فرای تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ج 4، ص 24.

123. مسکویه، همان، ج 1، ص 371 و ر. کفایو عبدالله محمدبن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، ص 426-427.

124. بلاذری، همان، ص 566.

125. ابن اثیر، همان، ج 3، ص 67.

126. طبری، همان، ج 5، ص 1765.

127. مسکویه، همان، ج 1، ص 329.

128. دینوری، همان، ص 163.

129. همان، ص 163.

130. کریستن سن، همان، ص 155.

131. ریچارد فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص 143.

132. یعقوبی میزان مال را هفت صد هزار در هم ذکر کرده که ابوهریره از بحرین آورده است. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 41.

133. مسکویه، همان، ج 1، ص 374-373.
134. همان، ج 1، ص 374-373; ابن طباطبا، همان، ص 113. عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ج 1 ص 466.
135. ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 466.
136. مسکویه، همان، ج 1، ص 374.
137. مسکویه می نویسد: «عمر با کسانی از پارسیان، در نهران بسیار می نشسته است و پارسیان شیوه های شاهان را، به ویژه پادشاهان برتر ایران، به ویژه شیوه کشورداری انوشیروان را بر او می خوانده اند. شیوه هاشان را خوش می داشته و پیوسته از آن پیروی می کرده است» (همان، ج 1، ص 378).
138. مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 679.
139. ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 466 و بلاذری، همان، ص 424 و جهشیاری، الوزراء والکتاب، ص 38.
140. جهشیاری، همان، ص 67، و ر. ک: ریچارد فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص 167.
141. او از طرف معاویه حدود دوازده سال استاندار عراق بود
142. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 68.
143. همان، ج 2، ص 168.
144. جاحظ - فی مناقب التترک، چاپ وان فلوتن، (لیدن 1903)، ص 43، به نقل از: ریچارد فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص 167.
145. صالح بن عبدالرحمن، آزاد کرده بنوتمیم نیز با زادن فرخ بود و نزد او به تازی و فارسی می نوشت. ر. ک: ریچارد فرای عصر زرین فرهنگ ایران، ص 167. صالح از اسیران سجستان بود. بلاذری. همان، ص 424.
146. زادن فرخ، دبیر حجاج بود که در قیام عبدالرحمن اشعث در کوفه گشته شد. بلاذری، همان، ص 425.
147. همان، ص 425. ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 467.
148. ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 467.
149. گیرشمن، همان، ص 372.
150. مسعودی، همان، ج 1، ص 664-665.
151. بین قادیسیه و بابل.
152. ابن اثیر، همان، ج 2، ص 316.
153. همان، ص 319.
154. همان، ص 329.
155. قمی، همان، ص 297-298.

156. ابن اثیر، همان، ج 3، ص 78.

157. پنج فرسنگی سجستان است.

158. بلاذری، همان، ص 547-548.

159. گردیزی، تاریخ گردیزی، ص 228.

160. بلاذری، همان، ص 568-569.

161. گردیزی، همان، ص 233.

162. جرجی زیدان، ج 2، ص 258.

163. یعقوبی می نویسد: «عثمان بن حنیفه از طرف عمر، سواد کوفه را مساحی کرد و بر آن ها خراج مقرر نمود. میزان مالیاتی که بر تاکستان ها مقرر کرد، ده درهم بود. دهکانان نزد عثمان بن حنیف آمدند و راجع به تاکستان گفتند که در نزدیکی مصر خوشه ای از آن به در همی فروخته می شود. پس قضیه را به عمر بن خطاب گزارش داد و عمر به او نوشت که به اندازه دو جا از این بردارد و بر آن بنهد. تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 39-40.

164. بلاذری، همان، ص 564.

165. ابن خلدون، همان، ج 2، ص 100.

166. بلاذری می نویسد به عهد خلافت علی (علیه السلام) «از هر جریب زراعت بر محصول گندم يك درهم و نیم و يك صاع گندم، و بر هر جریب کشت متوسط يك درهم، و بر هر جریب گندم کم حاصل دو ثلث درهم، و بر جو نصف آن وضع شد. و بفرمود تا بر بستان هایی که در آن ها نخل و اشجار هر دو باشد هر جریب ده درهم، و بر هر جریب مو که سه سال بر آن گذشته و به سال چهارم رسیده و بهره دهد در هم مقرر دارند. و از هر نخل جدا افتاده از قریه ها که عابران میوه آن را می خورند چیزی وضع نکنند. و بر دهقانانی که بر یابو سوار می شوند و انگستری طلا به دست می کنند هر نفر چهل و هشت درهم، و بر بازرگانان میان حال هر نفر بیست و چهار درهم در سال، و بر مزدوران و سایر کسان، هر مردی دوازده درهم قرار دهند.» همان، ص 387.

167. ر. ک: مقدسی، همان، ص 426-427.

168. توضیح این که کشاورزان به عنوان بلد، مسلمانان را راهنمایی می کردند.

169. ضیافت غنیمت گیران، به خصوص موروثی بود. طبری، همان، ج 5، ص 1836.

170. همان.

171. بین دجله و فرات، از هفت شهر مداین.

172. طبری، همان، ج 5، ص 1806-1834. عمر در مورد کشاورزان جلولاء نیز همین فرمان را داد. طبری همان، ج 5، ص 1834.

173. بلاذری، همان، ص 526.

174. ابن اثیر، همان، ج 2، ص 321-322.

175. بلاذری، همان، ص 541.

176. طبری، همان، ج 5، ص 1807.

177. يعقوبي، تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 40.

178. مسعودي، همان، ج 1، ص 677.

179. ر. ك. احمد امين، همان، ج 1، ص 124-125.

180. مجمل التواريخ و القصص، ص 274.